

# طبقات

جلد دوم

غزوه‌ها و سریه‌های پیامبر (ص)؛ بیماری، رحلت،  
خاکسپاری رسول خدا (ص) و...

محمد بن سعد کاتب واقدی  
(۲۳۰-۱۶۸ ه.ق)

ترجمه

دکتر محمود مهدوی دامغانی

انتشارات فرهنگ و اندیشه

تهران، ۱۳۷۴

این اثر ترجمه‌ای است از:

محمد بن سعد کاتب الواقدی، الطبقات الکبیر،

القسم الاول: فی ذکر مغازی رسول الله (ص) و سرباه،  
عنی بتصحیح و طبعه الدكتور یوسف هورویس  
معلم اللغة العربیه فی ایم ای او کالج علیکرة، لیدن،  
مطبعة بریل، ۱۳۲۵ ه.ق.

القسم الثانی: فی مرض النبی (ص) و وفاته و دفنه و  
المراثی...، عنی بتصحیح و طبعه الدكتور فریدریک  
شوکی معلم اللغات الشرقیه فی دارالعلوم فی مدینة  
فین، لیدن، مطبعة بریل، ۱۳۳۰ ه.ق.

## انتشارات فرهنگ و اندیشه

محمد بن سعد کاتب واقدی

طبقات

جلد دوم

ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی

تابستان ۱۳۷۴

۲۲۰۰ نسخه از این کتاب در چاپخانه چاپگستر به چاپ رسید.

این کتاب با استفاده از تسهیلات حمایتی معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

شابک ۹-۰-۹۰۳۶۷-۹۶۴ (دور ۸ جلدی)

ISBN 964-90367-0-9 (8 vol. set)

Printed in Iran

## فهرست مطالب

شمار غزوه‌ها و سریه‌های پیامبر (ص) و نام و تاریخ آنها و اموری که در هریک از غزوه‌ها و سریه‌ها واقع شد / ۱ ❀ سریه عبیده بن حارث / ۳ ❀ سریه سعد بن ابی وقاص / ۳ ❀ غزو ابواء / ۴ ❀ غزو بواط / ۵ ❀ غزو طلب کرز بن جابر فهري / ۵ ❀ غزو ذوالعشیره / ۶ ❀ سریه عبدالله بن جحش اسدی / ۷ ❀ غزو بدر / ۸ ❀ سریه عمیر بن عدی / ۲۴ ❀ سریه سالم بن عمیر / ۲۵ ❀ غزو بنی قینقاع / ۲۵ ❀ غزو سویق / ۲۷ ❀ غزو قرقره‌الکدر / ۲۷ ❀ سریه کشتن کعب بن اشرف / ۲۸ ❀ غزو غطفان / ۳۲ ❀ غزو رسول خدا (ص) با بنی سلیم / ۳۳ ❀ سریه زید بن حارثه / ۳۳ ❀ غزو پیامبر (ص) در احد / ۳۴ ❀ مسلمانانی که در روز احد کشته آمدند / ۴۰ ❀ غزو حمراء الاسد / ۴۶ ❀ سریه ابوسلمه بن عبدالاسد مخزومی / ۴۷ ❀ سریه عبدالله بن انیس / ۴۸ ❀ سریه منذر بن عمرو / ۴۹ ❀ سریه مرثد بن ابی مرثد / ۵۳ ❀ غزو بنی نضیر / ۵۵ ❀ غزو بدرالموعد / ۵۷ ❀ غزو ذات‌الرقاع / ۵۹ ❀ غزو دومة‌الجندل / ۶۰ ❀ غزو مریسیع / ۶۱ ❀ غزو خندق، و آن غزو احزاب است / ۶۳ ❀ غزو بنی قریظه / ۷۲ ❀ سریه محمد بن مسلمه بن قرظاء / ۷۶ ❀ غزو رسول خدا (ص) با بنی لحيان / ۷۶ ❀ غزو غابه / ۷۸ ❀ سریه عکاشه بن محسن اسدی به غمر / ۸۳ ❀ سریه محمد بن مسلمه به ذی‌القصه / ۸۳ ❀ سریه ابو عبیده بن جراح به ذی‌القصه / ۸۴ ❀ سریه زید بن حارثه به بنی سلیم در جموم / ۸۴ ❀ سریه زید بن حارثه بن عیص / ۸۵ ❀ سریه زید بن حارثه به طرف / ۸۵ ❀ سریه زید بن حارثه به حسمى / ۸۶ ❀ سریه زید بن حارثه به وادی القری / ۸۷ ❀ سریه عبدالرحمن بن عوف به دومة‌الجندل / ۸۷ ❀ سریه علی بن ابی طالب به جانب بنی سعد بن بکر در فدک / ۸۸ ❀ سریه زید بن حارثه نزد ام‌قرفه در وادی القری / ۸۸ ❀ سریه عبدالله بن عتیک از بهر کشتن ابورافع / ۸۹ ❀ سریه عبدالله بن رواحه به جانب اسیر بن زارم / ۹۰ ❀ سریه کرز بن جابر فهري به جانب عربیان / ۹۱ ❀ سریه عمرو بن امیه ضمري / ۹۲ ❀ غزو حدیبیه / ۹۳ ❀ غزو

پیامبر (ص) به خیبر / ۱۰۴ ❀ سرتیه عمر بن خطاب به تربه / ۱۱۵ ❀ سرتیه ابوبکر صدیق به جانب بنی کلاب به نجد / ۱۱۶ ❀ سرتیه بشیر بن سعد انصاری به فدک / ۱۱۷ ❀ سرتیه غالب بن عبدالله لیشی به میفعه / ۱۱۷ ❀ سرتیه بشیر بن سعد انصاری به یمن و جبار / ۱۱۸ ❀ عمره پیامبر (ص) که آن را عمره القضیه نامند / ۱۱۸ ❀ سرتیه ابن ابی العوجاء سلمی به جانب بنی سلیم / ۱۲۱ ❀ سرتیه غالب بن عبدالله لیشی به جانب بنی الملوّح در کدید / ۱۲۲ ❀ سرتیه غالب بن عبدالله لیشی به قتلگاه یاران بشیر بن سعد به فدک / ۱۲۴ ❀ سرتیه شجاع بن وهب اسدی به جانب بنی عامر در سئ / ۱۲۵ ❀ سرتیه کعب بن عمیر غفاری به ذات اطلاق / ۱۲۵ ❀ سرتیه موته / ۱۲۶ ❀ سرتیه عمرو بن عاص به ذات السلاسل / ۱۲۹ ❀ سرتیه خبط به سرداری ابوعبیده بن جراح / ۱۳۰ ❀ سرتیه ابوقتاده بن ربیع انصاری به حضره / ۱۳۰ ❀ سرتیه ابوقتاده بن ربیع به وادی اضم / ۱۳۱ ❀ غزورسول خدا (ص) به سال فتح / ۱۳۱ ❀ سرتیه خالد بن ولید بن جانب عزری / ۱۴۲ ❀ سرتیه عمرو بن عاص به جانب سواع / ۱۴۳ ❀ سرتیه سعد بن زید اشهلی به جانب منات / ۱۴۳ ❀ سرتیه خالد بن ولید به جانب بنی جذیمه از کنانه و آنان که پایین مکه بودند / ۱۴۴ ❀ غزو حنین که آن را غزو هوازن هم می‌گویند / ۱۴۷ ❀ سرتیه طفیل بن عمرو دوسی برای نابودی ذوالکفین / ۱۵۳ ❀ غزو طائف / ۱۵۴ ❀ سرتیه عیینه بن حصن فزاری به جانب بنی تمیم / ۱۵۶ ❀ سرتیه قطبه بن عامر بن حدیده به جانب خثعم / ۱۵۸ ❀ سرتیه ضحاک بن سفیان کلابی به جانب بنی کلاب / ۱۵۸ ❀ سرتیه علقمه بن مجزّر مدلجی به حبشه / ۱۵۹ ❀ سرتیه علی بن ابی طالب (ع) به جانب فلس بت طیء / ۱۵۹ ❀ سرتیه عکاشه بن محسن اسدی / ۱۶۰ ❀ غزو تبوک / ۱۶۰ ❀ حج ابوبکر صدیق با مردم / ۱۶۴ ❀ سرتیه خالد بن ولید به جانب بنی عبدالمدان در نجران / ۱۶۵ ❀ سرتیه علی بن ابی طالب (ع) به یمن / ۱۶۵ ❀ عمره‌های پیامبر (ص) / ۱۶۶ ❀ حجة الوداع / ۱۶۷ ❀ سرتیه اسامه بن زید بن حارثه / ۱۸۳ ❀

آنچه نزدیک رحلت پیامبر (ص) واقع شد / ۱۸۷ ❀ عرضه داشتن رسول خدا (ص) قرآن را به جبرئیل و اعتکاف آن حضرت در سالی که رحلت کرد / ۱۸۹ ❀ در سخن آنان که گفته‌اند یهود پیامبر (ص) را سحر و جادو کردند / ۱۹۰ ❀ سقی که پیامبر (ص) با آن مسموم شد / ۱۹۴ ❀ رفتن پیامبر (ص) به بقیع و استغفار آن حضرت از بهر مردگان و شهیدان / ۱۹۶ ❀ آغاز بیماری رسول خدا که در آن وفات یافت / ۱۹۹ ❀ سختی بیماری بر رسول خدا (ص) / ۱۹۹ ❀ تعویذی که پیامبر (ص) می‌فرمود و تعویذی که جبرئیل بر ایشان می‌گفت / ۲۰۲ ❀ چگونگی نماز گزاردن رسول خدا (ص) با یارانش به هنگام بیماری او / ۲۰۶ ❀ امر پیامبر به ابوبکر که در بیماری آن حضرت با مردم نماز بگزارد / ۲۰۷ ❀ آنچه پیامبر (ص) در بیماری خود ابوبکر را فرمود / ۲۱۴ ❀ بستن درها، مگر در خانه ابوبکر / ۲۱۶ ❀ مخیر شدن پیامبر (ص)

[به مرگ یا زندگی] / ۲۱۸ ✽ بخش کردن پیامبر (ص) وقت خود را میان همسرانش در بیماری / ۲۲۰ ✽ دستوری خواستن پیامبر (ص) از همسرانش که در خانه عایشه بستری باشد / ۲۲۱ ✽ مسواکی که رسول خدا (ص) در بیماری رحلت خود با آن مسواک کرد / ۲۲۲ ✽ معجونی که در بیماری به دهان رسول خدا (ص) زده شد / ۲۲۳ ✽ دینارهایی که رسول خدا (ص) در مرض موت خود بخش فرمود / ۲۲۶ ✽ سخن از کنیسه‌یی که همسران پیامبر (ص) در بیماری وی از آن سخن گفتند و پاسخ رسول خدا (ص) / ۲۲۸ ✽ نامه‌یی که رسول خدا (ص) می‌خواست در بیماری ارتحال خود برای امت بنویسد / ۲۳۰ ✽ آنچه عباس بن عبدالمطلب در بیماری رسول خدا (ص) به علی (ع) گفت / ۲۲۳ ✽ آنچه پیامبر (ص) در بیماری خود، دخترش فاطمه را گفت که سلام و درود خدا بر آن دو باد / ۲۳۵ ✽ آنچه رسول خدا (ص) در بیماری خود درباره اسامه بن زید فرمود / ۲۳۶ ✽ آنچه پیامبر (ص) در بیماری ارتحال خود انصار را فرمود / ۲۳۸ ✽ آنچه رسول خدا (ص) در بیماری ارتحال خود بدان سفارش فرمود / ۲۴۰ ✽ احتضار رسول خدا (ص) / ۲۴۴ ✽ وفات رسول خدا (ص) / ۲۴۵ ✽ کسانی که گفته‌اند پیامبر (ص) وصیت نفرمود و در حالی که سرش بر دامن عایشه بود وفات یافت / ۴۴۶ ✽ کسانی که گفته‌اند پیامبر (ص) در آغوش علی بن ابی طالب (ع) رحلت فرمود / ۲۴۸ ✽ پیچاندن جسد پیامبر (ص) پس از رحلت به بُرد یمنی / ۲۵۰ ✽ بوسیدن ابوبکر صدیق پیامبر (ص) را پس از رحلت ایشان / ۲۵۰ ✽ سخنان مردمی که در وفات رسول خدا (ص) شک کردند / ۲۵۲ ✽ سخن درباره مدت بیماری پیامبر (ص) و روزی که رحلت فرموده است / ۲۵۷ ✽ تعزیت بر رحلت رسول خدا (ص) / ۲۵۹ ✽ پیراهنی که پیامبر (ص) را در آن غسل دادند / ۲۶۰ ✽ غسل رسول خدا (ص) و کسانی که آن حضرت را غسل داده‌اند / ۲۶۱ ✽ آنان که گفته‌اند رسول خدا (ص) در سه پارچه کفن شده است / ۲۶۵ ✽ آنان که گفته‌اند پیامبر (ص) در سه پارچه کفن شد که یکی از آنها سیاه (تیره) بود / ۲۶۷ ✽ سخن آنان که گفته‌اند رسول خدا (ص) در سه برد و آنان که گفته‌اند در پیراهن و حله کفن شده است / ۲۶۸ ✽ حنوط رسول خدا (ص) / ۲۷۰ ✽ نماز گزاردن بر رسول خدا (ص) / ۲۷۰ ✽ محل مرقد رسول خدا (ص) / ۲۷۳ ✽ کندن گور و لحد برای پیامبر (ص) / ۲۷۶ ✽ آنچه در مرقد پیامبر (ص) گسترده شد / ۲۷۹ ✽ آنان که در گور پیامبر (ص) رفتند / ۲۸۰ ✽ گفتار مغیره بن شعبه که او آخرین زیارت‌کننده پیکر پاک رسول خدا (ص) است / ۲۸۲ ✽ دفن رسول خدا (ص) / ۲۸۴ ✽ آب‌پاشی بر مرقد پیامبر (ص) / ۲۸۵ ✽ برآوردن قبر رسول خدا (ص) از زمین / ۲۸۵ ✽ سن پیامبر (ص) در روز مرگ / ۲۸۷ ✽ مدت اقامت پیامبر (ص) در مدینه پس از هجرت تا رحلت / ۲۸۹ ✽ اندوه بر رسول خدا (ص) و آن کسانی که بر آن حضرت ندبه کردند و گریستند / ۲۸۹ ✽ میراث پیامبر (ص) و آنچه از ایشان ماند / ۲۹۲ ✽ کسی که وامها و وعده‌های رسول خدا (ص) را گزارد / ۲۹۵ ✽ آنان که پیامبر (ص) را

مرثیه گفتند / ۲۹۷ ❀

کسانی از اصحاب رسول خدا (ص) که در زمان آن حضرت فتوی می دادند و به آنان اقتدا می شد و کسانی که پس از آن زمان بودند / ۳۲۰ ❀ علی ابن ابی طالب (ع) / ۳۲۳ ❀ عبدالرحمن بن عوف / ۳۲۶ ❀ ابی بن کعب / ۳۲۶ ❀ عبدالله بن مسعود / ۳۲۷ ❀ ابوموسی اشعری / ۳۳۰ ❀ مشایخ دیگر / ۳۳۱ ❀ معاذ بن جبل / ۳۳۲ ❀ اصحاب رسول خدا (ص) که اهل علم و فتوی بودند / ۳۳۵ ❀ عبدالله بن سلام / ۳۳۷ ❀ ابوذر / ۳۳۸ ❀ کسانی که در زمان رسول خدا (ص) قرآن را جمع کردند / ۳۳۹ ❀ زید بن ثابت / ۳۴۲ ❀ ابوهریره / ۳۴۵ ❀ ابن عباس / ۳۴۸ ❀ عبدالله بن عمر / ۳۵۵ ❀ عبدالله بن عمرو / ۳۵۵ ❀ باب / ۳۵۶ ❀ عایشه همسر پیامبر (ص) / ۳۵۶ ❀

کسانی از فرزندان مهاجران و انصار و جز ایشان که بعد از اصحاب رسول خدا (ص) در مدینه فتوی می داده اند / ۳۶۰ ❀ سعید مسیب / ۳۶۰ ❀ سلیمان بن یسار / ۳۶۵ ❀ ابوبکر بن عبدالرحمن / ۳۶۵ ❀ عکرمه / ۳۶۶ ❀ عطاء ابن ابی رباح / ۳۶۷ ❀ عمره دختر عبدالرحمن و عروه بن زبیر / ۳۶۸ ❀ ابن شهاب زهری / ۳۶۹ ❀

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## شمار غزوه‌ها و سریه‌های پیامبر (ص) و نام و تاریخ آنها و اموری که در هریک از غزوه‌ها و سریه‌ها واقع شد<sup>۱</sup>

محمد بن عمر بن واقد اسلمی از قول عمر بن عثمان بن عبدالرحمن بن سعید بن یزید بن مخرومی و موسی بن محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی و محمد بن عبدالله بن مسلم برادرزاده زهری و موسی بن یعقوب بن عبدالله بن وهب بن ربیع بن اسود و عبدالله بن جعفر بن عبدالرحمن بن مشور بن مخزومه زهری و یحیی بن عبدالله بن ابوقناده انصاری و ربیع بن عثمان بن عبدالله بن هذیر تیمی و ابراهیم ابن اسماعیل بن ابوحبیب اشهلی و عبدالحمید بن جعفر حگمی و عبدالرحمن بن ابوالزناد، و محمد بن صالح تمّار (خرمافروش)؛ همچنین رؤیم بن یزید مقری از هارون بن ابو عیسی، از محمد بن اسحاق<sup>۲</sup>؛ همچنین حسین بن محمد از ابومعشر<sup>۳</sup> و نیز اسماعیل بن عبدالله بن ابواؤیس مدنی از اسماعیل بن ابراهیم بن عقبه از عمویش موسی بن عقبه<sup>۴</sup>، در حالی که سلسله احادیث ایشان در مواردی مشترک بود، همگی نقل می‌کردند که \* پیامبر (ص) در بیست و هفت غزوه به

۱. جنگهایی را که پیامبر (ص) شخصاً در آنها شرکت داشته‌اند در اصطلاح غزوه می‌گویند و جنگهایی که پیامبر (ص) شخصاً در آنها شرکت نداشته‌اند، در اصطلاح سریه می‌گویند، بیشتر سیره‌نویسان این تقسیم‌بندی را در نظر داشته‌اند. - م.

۲. محمد بن اسحاق بن یس، متولد سال ۸۵ و درگذشته سال ۱۵۱ در بغداد، از بزرگان مورخان و سیره‌نویسان است. - م.

۳. ابومعشر، نجیب بن عبدالرحمن سندی معروف به ابومعشر مدنی، آزادکرده بنی‌هاشم و اصل او از یمن و درگذشته سال ۱۷۰ ه.ق. در بغداد است. - م.

۴. موسی بن عقبه از نخستین کسانی است که سیره نبوی را تنظیم کرده است؛ درگذشت او در سال ۱۴۱ ه.ق. است. - م.

تن خویش شرکت فرموده است و سریه‌هایی که گسیل داشته است، چهل و هفت سریه بوده است و در نه غزو از این غزوات، درگیری روی داده و پیامبر (ص) هم به تن خویش نبرد کرده است. آن نه غزو عبارت است از غزوات بَدْر و أُحُد و مُرَيْسِع و خندق و قُرَيْظَة و خیبر و فتح مکه و حُنَین و طائف؛ و این از لحاظ ما مورد اتفاق است.

اما در برخی از روایات مورخان آمده است که پیامبر (ص) با بنی نَضِیر هم غزو کرده و خداوند متعال غنایم آن را مخصوص آن حضرت قرار داده است؛ و گویند به هنگام بازگردیدن از خیبر در غزو وادی القریٰ هم به تن خویش حاضر بوده است و برخی از یاران آن حضرت کشته آمده‌اند؛ و هم گویند در جنگ غابَة نیز رسول خدا به تن خویش غزو کرده است.

گفته‌اند، پیامبر (ص) به هنگام هجرت از مکه روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول به مدینه در آمد و این مورد اتفاق است - اگر چند برخی گفته‌اند روز دوم از ماه ربیع‌الاول به مدینه رسیده است. بدین ترتیب، نخستین لوائی که پیامبر (ص) بست، لوائی سپید بود و آن را در ماه رمضان، در آغاز ماه هفتم از هجرت خویش برای حمزة بن عبدالمطلب بن هاشم بست و ابو مَرثَد کَنَاز بن حُصَین غَنَوِی<sup>۱</sup> همپیمان حمزه آن را بر دوش می‌کشید. پیامبر (ص) حمزه را با سی مرد از مهاجران به سریه فرستاد.

برخی گفته‌اند نیمی از ایشان مهاجر و نیمی انصار بوده‌اند، ولی همه از مهاجران بوده‌اند و این مورد اتفاق است و پیامبر (ص) تا هنگام غزو بدر که انصار را هم در آن غزو امر به شرکت داد، آنان را به هیچ سریه گسیل نفرمود، چه انصار شرط کرده بودند مگر در سرزمین خود از ایشان نگهبانی نکنند و این از نظر ما ثابت است.

حمزه به قصد کاروان قریش روی در راه نهاد و آن کاروان به سرپرستی ابوجهل از شام باز می‌گردید و آهنگ مکه داشت. ابوجهل سیصد مرد با خود داشت و چون به ساحل دریا رسیدند در منطقه عِیص<sup>۲</sup> دو گروه روبروی شدند و صف آراستند. در این هنگام

۱. از پیشگامان مسلمانان و دوست و هم‌سن و سال حمزه، در گذشته سال دوازدهم هجرت، رکت، زرکلی، الاعلام، ج ۶، ص ۹۳-م.

۲. عیص، از آبادیهای کنار دریای سرخ و در راه کاروان قریش از مکه به شام، رکت: باقوت حموی، معجم البلدان، ج ۶، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی، ص ۲۴۸-م.



مَجْدِيّ بن عمرو جُهَنِي<sup>۱</sup> که همپیمان هر دو گروه بود میانگیری کرد و چندان با دو گروه سخن گفت که از جنگ دست برداشتند و ابوجهل با یاران خود و کاروان روی به مکه نهاد و حمزه نیز با یاران خود به مدینه بازگردید.

### سَرِيَّةُ عُيَيْدَةَ بْنِ حَارِثٍ

پس آن‌گاه در ماه شوال که آغاز هشتمین ماه از هجرت بود، پیامبر (ص) برای عُيَيْدَةَ بن حارث بن مطلب بن عبدمناف<sup>۲</sup> لواء سپیدی بست و او را با شصت مرد از مهاجران به رابغ فرستاد؛ با آنان هم تنی از انصار نبود و لواء را مِسْطَح بن اُثَاثَة بن مطلب بن عبدمناف بر دوش داشت.

عُيَيْدَةَ در رابغ، کنار اَحْيَاء که آبی بود در ده میلی راه جُحْفَه و سمت چپ قَدِيد<sup>۳</sup>، بدانان رسید و آنان به چراندن ستوران خود از راه کناره گرفته بودند و میان ایشان تیراندازی شد و شمشیر نکشیدند و به تیر انداختن از دور بسنده کردند و سعد بن ابی وقاص آن روز نخستین کسی بود که تیر انداخت و آن نخستین تیری بود که در اسلام پرتاب شد و پس از آن هر دو گروه باز گردیدند.

ابن اسحاق در باب این جنگ گوید که سردار مشرکان عِکْرِمَةَ پسر ابوجهل بوده است. [و حال آنکه بنا به مشهور سردار مشرکان ابوسفیان و شمار ایشان دو بیست تن بوده است.]

### سَرِيَّةُ سَعْدِ بْنِ ابِي وَقَاصٍ

پس آن‌گاه در ماه ذیقعدة که نهمین ماه از هجرت رسول خدا بود، پیامبر (ص) برای سعد بن ابی وقاص لواء سپیدی بست و او را با بیست مرد به خَرَّار<sup>۴</sup> گسیل داشت تا بر کاروانی از

۱. نام این مرد در اُسدالغابه نیامده است و ظاهراً مسلمان نشده است. — م.

۲. متولد ۶۲ قبل از هجرت و درگذشته سال دوم هجری، در جنگ بدر زخمی شد و بعد به شهادت رسید. — م.

۳. رابغ از آبادیهای ساحل دریای سرخ، و جُحْفَه و قَدِيد نام دو آبادی نسبتاً نزدیک مکه است. — م.

۴. علاوه بر توضیحی که در متن داده شده است، رک: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، چاپ مصر، ۱۹۰۶، ص

قریش که از آنجا می‌گذشت غارت آورد و دستور فرمود که سعد از خَرّار دورتر نرود؛ همراهان سعد جمله از مهاجران بودند و ابواء را مقداد بن عمرو بَهرانی<sup>۱</sup> به دست داشت و خَرّار نام چاههای آبی است که چون از جُحْفَه به جانب مکه روی بر دست چپ جاده و نزدیک غدیر خُم واقع است.

سعد گوید: جمله پیاده بودیم و شبها راه می‌رفتیم و روزها کمین می‌کردیم تا آنکه بامداد روز پنجم به خَرّار رسیدیم و کاروان قریش روز پیش از آن جا گذشته بود. پس همگی به مدینه بازگردیدیم.

### غزو ابواء<sup>۲</sup>

پس آن‌گاه در ماه صفر که دوازدهمین ماه از هجرت بود، پیامبر (ص) به غزو ابواء رفت و ابواء را که سپید بود حمزة بن عبدالمطلب به دست داشت و رسول خدا، سعد ابن عبادة را در مدینه به نیابت خود بداشت و با مهاجران و بی‌هیچ تنی از انصار، برای فرو گرفتن کاروان قریش آهنگ ابواء فرمود ولی با دشمن برخورد نکرد؛ این غزو را غزو وَدّان نیز می‌گویند و به هر دو نام آمده است و فاصله میان ابواء و وَدّان شش میل است و این نخستین غزوی است که رسول خدا (ص) به تن خویش در آن حاضر بوده است.

در این غزو مَخْشِی بن عمرو ضَمْری<sup>۳</sup> که مهتر قوم خود بود، با پیامبر (ص) پیمانی بست که نه آن حضرت با ایشان به جنگ خیزد و نه ایشان با مسلمانان، و هرگز علیه مسلمانان دسته‌بندی نکنند و دشمنان مسلمانان را یاری ندهند و پیامبر (ص) دستور داد در این مورد عهدنامه نوشتند. و ضَمْرَة از شاخه‌های کنانه‌اند. پس پیامبر (ص) به مدینه بازگردید و مدت غیبت ایشان پانزده شب بود.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس از کثیر بن عبدالله مُزَنی، از پدرش، از پدر بزرگش

۴۰۷-م.

۱. از اصحاب محترم رسول خدا (ص) که دارای فضایل و مناقب بسیار است. رک: ابن اثیر، أسد الغابه، ج ۴، ص

۴۱۰-م.

۲. ابواء، محلی میان راه مکه به مدینه در سی و هفت کیلومتری جحفه، رک: دانشنامه ایران و اسلام، ص ۹۲۷-م.

۳. منسوب به قبیله بنی ضمیره کنانی که ساکنان ابواء بوده‌اند. -م.

نقل می‌کرد که می‌گفته است: \* در نخستین غزو رسول خدا (ص) که غزو ابواء بود با او بودیم.

## غزو بواط

پس آن‌گاه در ماه ربیع‌الاول که سیزدهمین ماه از هجرت بود، پیامبر (ص) به غزو بواط رفت. ابواء را که سپید بود سعد بن ابی وقاص به دست داشت و رسول خدا، سعد بن معاذ را به نیابت خود در مدینه گذاشت و با دو یست تن از اصحاب برای فرو گرفتن کاروان قریش روی در راه نهاد. سر کاروان قریش اُمیة بن خَلَف جُمحی بود و صد مرد و دو هزار و پانصد شتر داشت. پیامبر (ص) به بواط رسید و آن کوهی است از رشته کوه‌های جُهینة، در ناحیه رَضوی و نزدیک ذوخُشب، کنار راه شام؛ و میان مدینه و بواط چهار منزل است پیامبر (ص) ایشان را ندید و به مدینه بازگردید.

## غزو طلب کُرزبن جابر فِهری<sup>۱</sup>

پس آن‌گاه در ماه ربیع‌الاول که سیزدهمین ماه از هجرت بود پیامبر (ص) به طلب کُرزبن جابر فِهری از مدینه بیرون آمد. ابواء را که سپید بود علی (ع) به دست داشت و پیامبر زید بن حارثه را در مدینه به نیابت خود گذاشت. کُرز بن جابر گله‌های مدینه را که در جمّاء<sup>۲</sup> از نواحی کوهستانی عقیق به چرا بودند، دستبرد زده چندی از آنها را برده بود. چراگاه گله‌ها تا جُرف<sup>۳</sup> گسترده بود، در سه میلی مدینه. پیامبر (ص) از دنباله کُرزبن جابر رفت و به صحرای سَفوان رسید، نزدیک بدر، و کُرز گریخت و پیامبر (ص) به او دست نیافت و به مدینه بازگردید.

۱. این شخص بعد مسلمان شد و پیامبر (ص) او را فرمانده گروهی کرد که عربها را تعقیب کردند. وی در جریان فتح مکه شهید شد. رکت: ابن اثیر، أسد الغابه، ج ۴، افست اسلامیة، تهران، ص ۲۳۷-م.  
 ۲. جمّاء، رکت: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، چاپ مصر، ۱۹۰۶، ص ۱۳۲-م.  
 ۳. جُرف، جایی در سه میلی مدینه به راه شام، رکت: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، چاپ مصر، ۱۹۰۶، ص ۸۷-م.

## غزو ذوالعشيرة

پس آن‌گاه در ماه جمادی‌الآخره که شانزدهمین ماه از هجرت بود پیامبر (ص) به غزو ذوالعشيرة رفت و لواء را که سپید بود حمزة بن عبدالمطلب به دست داشت. پیامبر (ص) ابوسلمة بن عبدالاسد مخزومی را به نیابت خود در مدینه گماشت و با یکصد و پنجاه تن - و گفته‌اند دویست تن - از مهاجران که خود داوطلب بودند پای در راه نهاد و هیچ‌کس را اکراه نکرد که بیرون آید. و بر روی هم سی شتر داشتند که به نوبت سوار می‌شدند و می‌خواستند کاروان قریش را که از مکه به شام می‌رفت فروگیرند؛ و از مکه خبر رسیده بود که آن کاروان بیرون آمده است و اموال قریش در آن است. چون پیامبر (ص) به ذوالعشيرة رسید چند روزی بود که کاروان از آنجا گذشته بود. و ذوالعشيرة از سرزمینهای بنی‌مُدلیج است، و در نزدیک ینبع<sup>۱</sup>، و میان مدینه و ینبع نه منزل است. و این کاروان همان است که به هنگام بازگردیدن آن هم پیامبر برای فروگرفتن آن روی در راه نهاد و کاروان راه کنار دریا گرفت و گریخت و چون به قریش خبر رسید برای حفظ کاروان بیرون آمدند و دربدر با پیامبر (ص) روبروی شدند و گروهی از قریش کشته آمدند.

در ذوالعشيرة بود که پیامبر (ص) به علی (ع) کنیه ابوتراب اطلاق فرمود و سبب آن بود که پیامبر (ص) علی (ع) را دید بر روی خاکهای نرم خفته، به او فرمود: ای ابوتراب برخیز! و علی (ع) برخاست.<sup>۲</sup>

در همین غزو پیامبر (ص) با بنی‌مُدلیج و همپیمانان آنها که از بنی‌ضمرة بودند، پیمان بست و به مدینه بازگردید و با دشمن روبروی نشد.

۱. ینبع، شهر کوچکی نزدیک مدینه است، پاره‌یی از اوقاف امیرالمؤمنین علی (ع) در آن قرار دارد. رک: ترجمه تفویم‌البلدان ابوالفداء، چاپ بنیاد فرهنگ، ص ۱۲۳-م.

۲. موضوع اطلاق این کنیه در منابع دیگر مفصل‌تر آمده است. رک: سیره ابن‌حشام، ج ۲، چاپ مصطفی‌السقاء، مصر، ص ۲۴۹-م.

## سریة عبدالله بن جحش اَسَدی<sup>۱</sup>

پس آن‌گاه در ماه رجب که هفدهمین ماه از هجرت رسول خدا (ص) بود، عبدالله بن جحش اَسَدی را با دوازده مرد از مهاجران که هر دو تن یک شتر داشتند، به نخله که نام دیگرش بستان ابن عامر و نزدیک مکه است، گسیل فرمود و دستور داد از آنجا کاروان قریش را زیر نظر بگیرند. کاروانی بدان‌جا رسید و کاروانیان از ایشان ترسیدند و حضور ایشان را غیر عادی دانستند. در این هنگام عکاشة بن محصن اَسَدی برای جلب اطمینان آنان سر خود را تراشید و عامر بن ربیعة او را در این کار یاری داد و کاروانیان که چنان دیدند، ایمن شده و گفتند: اینان عمره گزارانند، باکی بر شما نیست. مسلمانان هم ستوران را به چرا فرستادند و برای خود خوراک تهیه دیدند. مسلمانان تردید داشتند که آیا آن روز از ماه رجب و ماه حرام است یا نه، ولی همان روز به کاروانیان حمله آوردند. واقد بن عبدالله تمیمی پیشاپیش مسلمانان می‌رفت و تیری به عمرو بن حَضْرَمی زد و او را بکشت و مسلمانان حمله بردند. عثمان بن عبدالله بن مُغیره و حَکَم بن کَیْسان اسیر شدند و نُوْفَل بن عبدالله بن مُغیره گریخت. مسلمانان کاروان را به غنیمت گرفتند و کالای آن کاروان کشمش و پوست دباغی شده و مقداری شراب بود که از طائف آورده بودند. کالاها را جمله به حضور پیامبر بردند و آن حضرت اموال را کناری نهاد و دو اسیر را هم نگهداری کرد. حَکَم بن کَیْسان را مقداد بن عمرو اسیر کرده بود. پیامبر (ص) حَکَم را به اسلام خواند و او اسلام آورد و در بئر معونه شهید شد.

در این سریة سعد بن ابی وقاص با عتبة بن غزوان بود و هر دو تن بر شتری سوار بودند که از عتبه بود و چنان واقع شد که شتر خود را در ناحیه بَحْران از سرزمینهای معدن بنی سلیم گم کردند و دو روز را به جستجوی شتر همان‌جا ماندند. همراهان ایشان به نخله و محل سریة خود رفتند و آن دو تن نتوانستند در نخله حاضر باشند و چند روز پس از بازگردیدن مسلمانان به مدینه، آن دو به مدینه آمدند. و گفته‌اند عبدالله بن جحش چون از نخله بازگردید خمس غنایم را برداشت و مانده را میان همراهان خود بخش کرد. و این نخستین

۱. پسر عمه پیامبر (ص) و از هجرت‌کنندگان به حبشه. روز احد به شهادت رسید. رکن: ابن اثیر، اَسَدالغابه، ج ۳، ص

غنیمتی بود در اسلام که خمس از آن برداشته شد.

و هم گفته‌اند که پیامبر (ص) غنایم این سرّیه را کنار نهاد و پس از بازگردیدن از غزو بدر با غنایم بدر بخش کرد و حق افراد را پرداخت فرمود. و در این سرّیه بود که عبدالله بن جَحْش لقب امیرالمؤمنین گرفت.<sup>۱</sup>

## غزو بدر

پس آن‌گاه پیامبر (ص) به غزو بدر دست یازید و آن را بدرالقتال و بدر بزرگ هم گفته‌اند. گویند، چون پیامبر (ص) پی برد که کاروان قریش چه هنگام از شام بازمی‌گردد - و این همان کاروانی بود که پیامبر (ص) قبلاً برای فروگرفتن آن به ذوالعشیره رفته بود - طلحه بن عبیدالله ثیمی و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل را به کسب خبر گسیل کرد و آن دو به تَجْبَار<sup>۲</sup> رفتند از بخشهای حَوْرَاء، و بر مردی که نام او کَشْدُ جُهَنی بود، وارد شدند که هر دو را پذیرفت و پناه داد و آن دو همان‌جا مخفی بودند تا کاروان از آن‌جا گذشت و سپس بیرون آمدند و کَشْدُ هم پوشیده با ایشان آمد و آنان را به ذوالمروة<sup>۳</sup> رساند و کاروان راه ساحل در پیش گرفت و از بیم تعقیب، شب و روز در حرکت بود و نمی‌ایستاد.

پس چون طلحه و سعید به مدینه آمدند تا پیامبر (ص) را از خبر کاروان آگاه سازند، پیامبر (ص) با مسلمانان از مدینه بیرون آمده بود. پیامبر (ص) از مسلمانان دعوت کرد تا با او بیرون آیند و به آنها گفت: این کاروان و اموال قریش است، بیرون آید تا شاید خداوند به شما غنیمتی روزی کند. گروهی شتابان پذیرفته و بیرون آمدند و گروه کثیری هم بیرون نیامدند. و بر کسانی که بیرون نیامدند هیچ‌گونه سرزنتشی نیست زیرا مسلمانان نه برای جنگ بلکه به قصد فروگرفتن کاروان بیرون آمده بودند. پیامبر (ص) روز شنبه دوازدهم رمضان که نوزدهمین ماه از هجرت بود، ده روز پس از فرستادن طلحه و سعد از مدینه بیرون آمد و

۱. این سرّیه در منابع دیگر، گاهی به اسم سرّیه نُحْلَة ثبت شده است. رک: واقدی، مغازی، ج ۱، چاپ مارسدون جونز، ۱۹۶۶ میلادی، صفحات ۱۹-۱۳، و ترجمه آن به قلم نگارنده، انتشارات نشر دانشگاهی. - م.

۲. تَجْبَار، در مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۹ به صورت تَجْبَار ضبط شده است. حوراء از سرزمینهای ساحل شرقی دریای سرخ و نزدیک مدینه است. - م.

۳. نام دهکده‌یی است در وادی القری. رک: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۸، چاپ مصر، ص ۳۹. - م.

گروه انبوهی از مهاجران و انصار با ایشان بیرون آمدند. نخستین بار بود که انصار به جنگ می آمدند و پیامبر (ص) پیش از این با هیچ تنی از ایشان به جنگ نرفته بود. رسول خدا (ص) در محل چاه ابو عَیْنَبَة در یک میلی مدینه مُقام کرد و سپاه خود را بر رسید و آنان را که کوچک و صغیر بودند اجازه شرکت نداد و به مدینه بازگردانید و خود با سیصد و پنج تن<sup>۱</sup> برفت، هفتاد و چهار تن از مهاجران و بقیه انصار؛ هشت تن با عذر موجه در این لشکر حاضر نبودند و پیامبر (ص) سهم آنها را از غنائم پرداخت فرمود. [از این هشت] سه تن از مهاجران بودند، عثمان بن عَفَّان که از بهر بیماری همسرش رقیه دختر رسول خدا به دستور پیامبر (ص) در مدینه ماند و به مواظبت از او مشغول بود تا رقیه درگذشت، و طلحة بن عبیدالله و سعید بن زید که پیامبر (ص) خود آن دو را به گرفتن خبر از کاروان گسیل فرموده بود؛ و پنج تن از انصار بودند، ابولبابه بن عبدالمندر که به نیابت در مدینه گماشته شده بود و عاصم بن عَدِیّ عَجَلانی که او را هم به ولایت بخش بالای مدینه گماشته بودند و حارث بن حاطب عَمَری که پیامبر (ص) او را از رَوْحَاء به مناسبت اخباری که از قبیله بنی عمرو بن عَوْف رسیده بود پیش آنها فرستاد، و حارث بن صِمَّة و خَوَات بن جُبَیر که هر دو در رَوْحَاء بیمار شدند و نتوانستند حاضر باشند. این هشت تن مورد اتفاق است و جمله مستحق و شایسته دریافت سهم خود از غنائم بوده اند. و هفتاد شتر در لشکر بود که هر چند نفر به نوبت بر یکی می نشستند. و دو اسب در لشکر بود یکی از آن مقداد بن عمرو و دیگری از مَرثَد بن ابی مَرثَد غَنَوی.

پیامبر (ص) دو تن را به تجسس از اخبار مشرکان و دشمنان گسیل داشت، بَشَبَس بن عمرو و عَدِیّ بن ابی الزَّغَبَاء از افراد جُهَیْنَة و هم پیمانان انصار. و آن دو خود را کنار چاههای بدر رساندند و پس از گرفتن اخبار به حضور پیامبر (ص) بازگردیدند. در شام به مشرکان خبر رسید که پیامبر (ص) در کمین بازگردیدن آنان از شام است؛ و از آن بود که چون خواستند از شام بیرون آیند، ضَمُضَم بن عمرو را پیشاپیش به مکه و نزد قریش فرستادند و آنان را از عزم پیامبر آگاه ساخته از آنها خواستند که برای حفظ کاروان خود بیرون آیند. پس مشرکان مکه با کنیزان آوازه خوان و ساز و دهل بیرون شتافتند.

۱. برای اطلاع بیشتر و دقیقتر از شمار مسلمانان در جنگ بدر، رکن: بیهقی، دلائل النبوة، ج ۲، و ترجمه آن به قلم نگارنده، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، ص ۲۳۱-۲۲۹، و به فصل اسامی ایشان در ترجمه جلد اول معازی واقدی، چاپ نشر دانشگاهی، و به بحار الانوار، ج ۱۹، چاپ آخوندی، ص ۳۶۷-۲۰۲-م.

ابوسفیان بن حرب که سرکاروان بود به راه خود ادامه داد و چون به نزدیک مدینه رسیدند سخت ترسیدند که در نظرشان بازگردیدن ضَمُضَم بن عمرو و نیروی کمکی به درازا کشیده بود. ابوسفیان چون به بدر رسید از اینکه در کمین آنها باشند بیمناک تر شد؛ پس به مَجْدی بن عمرو گفت: آیا در این حدود کارآگاهان محمد (ص) را ندیده‌ای؟ و به خدا سوگند هر مرد و زن قرشی که در مکه حتی نیم دینار هم داشته همراه کاروان کرده است (این کاروان تمام سرمایه قریش است). مَجْدی بن عمرو گفت من ناشناسی ندیدم مگر دو سوار را که این جا آمدند؛ و جایی را نمود که آن دو شتران خود را خوابانده بودند. ابوسفیان بدان جا رفت و پشکل شتران آنها را شکافت و در آن هسته خرما بود. بانگ برداشت که خوراک دام یثربیان! آنان کارآگاهان محمد (ص) بوده‌اند. پس بی‌درنگ شتران کاروان را به سوی ساحل دریا کشاند و بدر را در پهلوی چپ خود قرار داد و شتابان گریخت. در این هنگام قریش از مکه بیرون آمده بود. ابوسفیان، قَیس بن اَمْرُو القیس را پیش قریش فرستاد و پیام داد که من کاروان را نجات دادم، بازگردید. ولی قریش از بازگردیدن سر باز زد، اگر چه کنیزان و آوازه‌خوانان را از جُحْفَه بازگرداند.

قیس بن اَمْرُو القیس در هَدَاة به ابوسفیان پیوست و آن در هفت میلی عسفان<sup>۱</sup> است و چون از مکه به درآیی بر پهلوی چپ جاده است و ساکنان آن بنی ضَمْرَة و گروهی از خُزاعه‌اند. پس خبر داد که قریش به راه خود رفته است. ابوسفیان گفت: وای بر قوم من، این کار عمرو بن هشام است. و مراد او ابوجهل بود، و ابوجهل گفته بود به خدا سوگند باز نمی‌گردیم تا به بدر درآییم. و بدر یکی از بازارهای بازرگانی جاهلیت بود که عرب در آن اجتماع می‌کردند و میان بدر تا مدینه هشت منزل و دو میل بود. راهی که رسول خدا (ص) برای رسیدن به بدر پیمود چنین بود که نخست به رَوْحَاء رفت که تا مدینه چهار روز راه است، و از رَوْحَاء به مَنَصْرَف و از مَنَصْرَف به ذات اَجْدال و از آن جا تا مَعْلَاة که همان خَيْف السُّلَم است و از آن تا اَثیل هر کدام یک منزل راه است. و از اَثیل تا بدر دو میل راه است.

قریش چون از مکه به در آمدند فُرَات بن حَیَّان عَجَلی را که مقیم مکه بود، پیش ابوسفیان فرستادند تا او را از حرکت و مسیر قریش آگاه سازد. ولی چون ابوسفیان راه خود

۱. عسفان در دو منزلی مکه و دهکده‌ای است بزرگ دارای مزارع و نخلستان. رک: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۶، چاپ مصر، ص ۱۷۴-م.



را بگردانید فرات او را ندید و در جُحْفَه به مشرکان پیوست و با ایشان بود و روز جنگ بدر چند زخم برداشت و پای پیاده گریخت.

در جُحْفَه، بنی زهره به دستور اَخْنَس بن شَرِيق ثَقَفِي از قریش جدا شدند. و اَخْنَس همپیمان و مورد احترام ایشان بود، نام اصلی اش اَبی بود و چون آن روز بنی زهره را از همراهی با مشرکان قریش بازداشت، اخنس نام گرفت، یعنی بازدارنده. و در آن روز بنی زهره صد مرد بودند و برخی گفته‌اند سیصد مرد. بنی عدی بن کعب هم با قریش بودند ولی چون به گردنه لُفْت رسیدند، سحرگاه از قریش جدا شده راه ساحل پیش گرفتند تا به مکه بازگردند. ابوسفیان بدانها برخورد و پرسید: چگونه است که نه با کاروانید و نه با قریش؟ گفتند: مگر تو پیام به قریش ندادی که بازگردید؟ و گفته‌اند که ابوسفیان آنها را در مَرَّ الظَّهْران ملاقات کرد. و چنین بود که در جنگ بدر کسی از بنی زهره و بنی عدی حاضر نبود.

پیامبر (ص) هم راه خود را ادامه داد و چون به نزدیک بدر رسید، خبر آمدن قریش را دریافت و یاران خود را آگاه ساخت و با آنان مشورت فرمود. مقداد بن عمرو بَهرانی گفت: ای رسول خدا، سوگند به کسی که تو را به حق مبعوث کرده است اگر ما را به بَرَك الغِمَاد<sup>۱</sup> هم ببری با تو خواهیم آمد تا بدان جا برسیم. پیامبر (ص) به اصحاب خود فرمود: رأی خود را بگویید. و مراد ایشان انصار بود. سعد بن معاذ برخاسته گفت: من از جانب انصار سخن می‌گویم و گویا مراد شما ماییم؟ فرمود: آری. گفت: ای رسول خدا، هرگونه اراده فرموده‌ای عمل کن که سوگند به خدایی که تو را برحق مبعوث فرموده است، اگر بخواهی بدین دریا هم در آیی همگان با تو خواهیم بود و یک تن هم از فرمان تو سر نخواهد پیچید. پیامبر (ص) فرمود: در پناه برکت خدا به راه افتید که خداوند دستیابی به یکی از این دو گروه، کاروان یا قریش را به من وعده داده است و به خدا سوگند گویی هم اکنون قتلگاههای ایشان را می‌بینیم. در این هنگام پیامبر (ص) لواءها را بست و لواء خزرجیان را حُبَاب بن مُنْذِر و لواء اَوْسیان را سعد بن مُعَاذ به دست داشتند. رسول خدا (ص) برای مهاجران شعار «یا بنی عبد الرحمن» و برای خزرجیان شعار «یا بنی عبد الله» و برای اَوْسیان شعار «یا بنی عبید الله» را معین فرمود. و گفته‌اند که شعار همه مسلمانان «یا منصور اَمِت» بود.

۱. بَرَك الغِمَاد یکی از نواحی دورافتاده یمن است و گفته‌اند آخرین نقطه حجر است، رک: ابن هشام، سیره، ج ۲، چاپ مصطفی السقاء، مصر، ۱۳۵۵ ق، ص ۲۶۶، حاشیه ۲-م.

مشرکان هم سه لواء داشتند، لوائی در دست ابو عزیز بن عُمیر و لوائی در دست نُضر بن حارث و لوائی در دست طلحة بن ابوطلحه. و این هر سه از بنی عبدالدار بودند. پیامبر (ص) شب جمعه هفدهم رمضان به نزدیک بدر رسید و علی (ع) و زبیر و سعد بن ابی وقاص و بُسبَس بن عَمرو را برای تجسس وضع مشرکان به کنار آب بدر گسیل فرمود. آنان شتران آبکش و سقایان قریش را آنجا دیدند و گرفتند. خبر حضور پیامبر (ص) و گرفتار شدن سقایان به قریش رسید و لشکر خود را حرکت دادند. و چون سقایان را به حضور پیامبر (ص) آوردند، پرسید: قریش کجایند؟ گفتند: پشت همین تپه‌ها و بلندیها که می‌بینی. پرسید: شمار آنان چند است؟ گفتند: زیادند. رسول خدا پرسید: چند تن اند؟ گفتند: نمی‌دانیم. فرمود: چند شتر می‌کشند؟ گفتند: یک روز ده شتر و یک روز نه شتر. پیامبر (ص) فرمود: شمارشان میان نهصد و هزار است. و مشرکان نهصد و پنجاه تن بودند و صد اسب داشتند. حُباب بن منذر به پیامبر (ص) گفت: این جا که فرود آمده‌ای جای مناسبی نیست؛ ما را کنار نزدیک‌ترین چاهها ببر، و من به تمام چاههای منطقه آشنایم؛ آنجا چاهی است که آب آن بسیار شیرین و مقدار آن هم زیاد است و به ته نخواهد رسید؛ کنار آن استخری می‌سازیم و از آب استفاده می‌کنیم و دهانه چاههای دیگر را کور می‌کنیم. جبرئیل هم به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت: رأی درست همان است که حُباب گفت. و پیامبر (ص) آنچنان رفتار فرمود.

صحرائی که مسلمانان در آن بودند، ریگزار بود و خداوند متعال بارانی فرو فرستاد که در اثر آن مسلمانان به راحتی می‌رفتند و حال آنکه مشرکان از بدی زمین سخت در زحمت افتادند و نمی‌توانستند پیش بروند. میان مسلمانان و مشرکان تپه‌های شنی واقع بود. در آن شب مسلمانان را خواب در ربود و به راحتی خوابیدند<sup>۱</sup> و برای پیامبر (ص) سایبانی از شاخه‌های خرما ساختند که آن حضرت و ابوبکر در آن آسودند و سعد بن معاذ شمشیر به دست بر در سایبان به پاسداری ایستاد. چون صبح دمید رسول خدا (ص) یاران خود را به صف آرامت و این پیش از آن بود که قریش پدید آیند. و هنگامی که قریش پدید آمدند پیامبر (ص) به آراستن لشکریان خود سرگرم بود و ایشان را در خطی مانند تیر راست قرار می‌داد و چوبه تیری به دست داشت و با آن اشاره می‌کرد که فلان پیش‌تر بایستد و فلان

۱. این موضوع در دو آیه قرآن آمده است، آیه ۱۴۵ از سوره آل عمران و آیه ۹ از سوره انفال. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به تفاسیر قرآن مجید ذیل آیات مذکور که با شرح و تفصیل بیان شده است. -م-

پس تر برود تا آنکه همگان در خط راست قرار گرفتند. پس در این هنگام باد شدیدی وزیدن گرفت که به آن شدت ندیده بودند و چون به پایان آمد دو بار دیگر هم چنان بادی وزید. نخستین جبرئیل بود که با هزار فرشته در خدمت پیامبر (ص) درآمد و دومی میکائیل بود که با هزار فرشته در پهلوی راست رسول خدا قرار گرفت و سومی اسرافیل بود که با هزار فرشته در پهلوی چپ رسول خدا ایستاد. در آن روز فرشتگان عمامه‌هایی از نور داشتند، به رنگ سبز و زرد و سرخ، و شکر آویز عمامه‌ها را میان دوش خود آویخته بودند و در پیشانی ستوران ایشان طره‌های پشم و مو آویخته بود. پیامبر (ص) به اصحاب خود فرمود: فرشتگان بر خود نشان زده‌اند، شما هم نشان بزنید. و مسلمانان بر کلاه خود و شبکله‌های خویش نشانه‌هایی از پشم و پر زدند.

فرشتگان روز بدر بر اسبان ابلق سوار بودند. همو گوید چون مشرکان آرام گرفتند، عُمَیر بن وَهَب جُمَحی را که کارش فالگیری با تیر بود پیش فرستادند و گفتند تخمین بزن که محمد (ص) و یاران او چند تن‌اند. او در صحرا گردشی کرد و بالا و پایین صحرا را نظر افکند و بازگردید و گفت: نه نیروی امدادی دارند و نه کسی در کمین، سیصد تن‌اند یا اندکی بیشتر، و هفتاد شتر و دو اسب دارند؛ و باری، ای گروه قریش، بدانید که بلایا مرگها را همراه می‌آورند و شتران آبکش یثرب مرگ سختی را بر پشت دارند؛ آنان گروهی هستند که هیچ پناهگاه و پشتیبانی جز شمشیرهای خود ندارند؛ مگر نمی‌بینید که آرام و خاموش ایستاده‌اند و سخنی نمی‌گویند و افعی وار زبان بر لب می‌سرانند؟ به خدا سوگند گمان ندارم بتوانید حتی یک تن از آنان را بکشید بی آنکه یکی از ما را بکشد؛ و اگر آنان به شمار خودشان از شما بکشند پس از آن در زندگی چه خیر و بهره‌یی خواهد بود؟ دیگر خود دانید. حکیم بن حزام هم به میان مردم افتاد و به سخن درآمد و پیش عُتبه و شیبه آمد؛ و آن دو هم می‌خواستند قوم خود را محفوظ بدارند و میان قوم محترم بودند؛ پس آنان هم به مردم اشاره کردند که بازگردند. عتبه گفت: امروز پند و اندرز و خیرخواهی ما را بپذیرید و اندیشه و رأی مرا ابلهانه ندانید. ولی ابوجهل چون سخن او بشنید بر او حسد برد و به رأی او اعتراض کرد و مردم را برانگیخت و به عامر بن حَضْرَمی دستور داد که بر برادر خود عمرو بن حَضْرَمی که در نَخْلَه کشته شده بود نوحه بسراید. و او بر خود خاک افشاند و مویه بر عمرو آغاز کرد و بدین‌گونه عتبه را که هم‌پیمان قریشی عمرو بن حَضْرَمی بود خوار و زبون ساخت. عُمیر بن وَهَب جُمَحی قدم پیش گذاشت و بر مسلمانان حمله آورده تیر انداخت.

مسلمانان در صف خود ایستاده، پایدار ماندند. ولی عامر بن حَضْرَمی حمله برد و آتش جنگ برافروخت.

نخستین کس از مسلمانان که به جنگ آمد، مِهْجَع آزاد کرده عمر بن خطاب بود که بر دست عامر بن حَضْرَمی کشته شد. و نخستین کس از انصار که کشته شد حارثه بن سُرَاقه بود. و گویند جَبَّان بن عَرَفه او را کشته است، و هم گفته‌اند نخستین کس که کشته شد عُمَیر بن حُمَام بود و او را خالد بن أَعْلَم عَقِیلی کشت. آن‌گاه شیبیه و عُنْبَة پسران ربیعه و ولید پسر عتبه به جنگ آمدند و هم‌اورد خواستند. از انصار سه تن به جنگ ایشان بیرون شدند، مُعَاذ و مُعَوِّذ و عَوْف پسران عَفْرَاء از بنی حارث، ولی پیامبر (ص) خوش نداشت که نخست انصار جنگ را عهده‌دار باشند و دوستر می‌داشت که پسرعموها و خویشاوندانش جنگ را بر عهده بگیرند. از آن بود که برای آنان دعا کرد و دستور فرمود بازگردند و آنان به جایگاه خود بازگشتند.

در این هنگام مشرکان آواز دادند: ای محمد، کسانی را از خویشاوندان ما که همتای ما باشند به جنگ ما فرست. پیامبر (ص) به بنی‌هاشم فرمود: بپا خیزید و در پناه حقی که خداوند پیامبر شما را بدان مبعوث فرموده است با ایشان که با باطل خود برای خاموش کردن نور خدا آمده‌اند جنگ و ستیز کنید. پس حمزه ابن عبدالمطلب و علی بن ابی طالب و عبیده بن حارث بن مطلب بن عبدمناف بیرون آمدند و به جانب ایشان رفتند. و چون هر سه تن کلاهخود و مغفر داشتند، عتبه گفت: سخن بگویید تا شما را باز شناسیم. حمزه گفت: من حمزه پسر عبدالمطلب و شیر خدا و شیر رسول خدایم. عتبه گفت: همتایی بزرگواری! من نیز شیر همپیمانان خودم؛ این دو تن که با تو اند کیستند؟ حمزه گفت: علی بن ابی طالب و عبیده بن حارث. گفت: هم‌اوردانی بزرگواری. آن‌گاه عتبه به پسر خود ولید گفت: پیش رو و بجنگ. علی (ع) در مقابل او قرار گرفت و دو ضربت زد و بدل کردند و علی (ع) او را کشت. آن‌گاه عتبه پیش آمد که حمزه رو بروی او شد و دو ضربت بر یکدیگر زدند و حمزه او را کشت. سپس شیبیه برخاست و عبیده بن حارث برابرش ایستاد و در آن زمان عبیده سالخورده‌ترین اصحاب رسول خدا (ص) بود. شیبیه با دم شمشیر ضربتی به پای عبیده زد و ماهیچه پای او را برید و حمزه و علی (ع) به شیبیه حمله آورده او را کشتند. و درباره آنان

این آیه نازل شده است: «این دو گروه دشمن خصومت کردند دربارهٔ پروردگارشان...»<sup>۱</sup> نیز برخی از آیات یا تمام سوره انفال و آیه «روزی که سخت می‌گیریم سخت گرفتنی بزرگ» به غزوه بدر تفسیر شده است. نیز آیه پنجاه و پنج از سوره حج که در آن از عذاب روز نازا و عقیم سخن رفته است و آیه چهل و پنج از سوره پنجاه و چهارم که می‌گوید: «زود باشد که هزیمت داده شوند و برگردانده گردند» به جنگ بدر تفسیر شده است. همو گوید: رسول خدا (ص) در آن روز فرشتگانی را مشاهده فرمود با شمشیر آخته که این آیه را می‌خواندند و زخمیان مشرکان را کشته سر می‌بریدند و از دنبال گریختگان می‌رفتند.

در غزو بدر چهارده تن از مسلمانان شهید شدند - شش تن از مهاجران و هشت تن از انصار: عبیده بن حارث بن مطلب بن عبدمناف و عمیر بن ابی وقاص و عاقل بن ابی بکر و مهجع آزاد کرده عمر بن خطاب و صفوان بن بیضاء و سعد بن خيثمه و مبشر بن عبدالمندر و حارثه بن سراقه و عوف و معوذ دو پسر عفره، و عمیر بن حمام و رافع بن معلی، و یزید بن حارث بن فصحم.<sup>۲</sup>

و از مشرکان در غزو بدر هفتاد مرد کشته و هفتاد تن اسیر آمدند: شیبه و عتبه پسران ربیع بن عبدشمس و ولید پسر عتبه، و عاص بن سعید بن عاص و ابوجهل بن هشام و ابوالبختری و حنظله بن ابی سفیان بن حرب و حارث بن عمر ابن نوفل بن عبدمناف و طعیمه بن عدی و زمعه بن أسود بن مطلب و نوفل بن خویلد که به ابن عدویه هم معروف است و نصر بن حارث که او را پس از جنگ در اُتیل اعدام کردند و عتبه بن ابی معیط که او را در صفراء کردن زدند و عاص بن هشام ابن مغیره دایی عمر بن خطاب، و امیه بن خلف، علی بن امیه بن خلف و منبه بن حجاج، و معبد بن وهب.

از جمله اسیران مشرکان، نوفل بن حارث بن عبدالمطلب و عقیل بن ابی طالب بود و ابوالعاص بن ربیع و عدی بن خیار و ابو عزیز بن عمیر و ولید بن ولید ابن مغیره و عبدالله بن ابی بن خلف و ابو عزه عمرو بن عبدالله جمحی شاعر و وهب بن عمیر بن وهب جمحی و

۱. نگاه کنید به تفسیر آیه ۱۹ از سوره حج و آیه ۱۶ از سوره دخان و آیه ۴۵ از سوره قمر، و به بحث مفصل مرحوم علامه مجلسی در مورد آیاتی که به مناسبت جنگ بدر نازل شده است، در بحار الانوار، ج ۱۹، چاپ آخوندی، ص ۲۱۵-۲۰۲-م.

۲. چنانکه ملاحظه می‌کنید چهارده تن می‌گویند و سیزده تن نام می‌برد و ظاهراً عمیر بن عبد عمرو معروف به ذوالشمالین را از قلم انداخته است. رک: واقدی، مغازی، ج ۱، چاپ مارسدون جونز، ۱۹۶۶ میلادی، ص ۱۴۶-م.

ابووداعه بن ضُبَيْرَة سهمی و سُهَيْل بن عمرو عامری.

و فدیة آزادی اسیران یکسان نبود. برخی چهار هزار درهم و برخی سه هزار و دو هزار و هزار درهم پرداختند و برخی از ایشان را که مالی نداشتند پیامبر (ص) محبت فرموده منت نهاد و بی دریافت فدیة آزاد فرمود که از جمله ایشان ابو عَزْرَة جُمَحی بود. و پیامبر (ص) آنچه از ایشان به دست آمد به غنیمت گرفت و عبدالله ابن کعب مازنی از انصار را بر غنایم گماشت و در سَیْر<sup>۱</sup> از دره‌های صفراء که تا مدینه سه شب راه است غنایم را بخش کرد. پیامبر (ص) شمشیر ذوالفقار را که از مُنَبِّه بن حَجَّاج بود برای خود انتخاب فرمود و فقط همان را به عنوان غنیمت مخصوص خود برگزید و بقیة غنایم را میان مسلمانانی که در بدر حاضر بودند و آن هشت تنی که به دستور ایشان حاضر نبودند بخش کرد و سهم آن هشت تن را هم مانند دیگران نهاد و سهم خود را نیز مانند یکی از مسلمانان برداشت. از جمله آنچه در سهم پیامبر (ص) قرار گرفت شتر نر ابو جهل بود - اشتری مَهاری<sup>۲</sup> - و پیامبر با آن مکرر به جنگ رفت و از آن برای گُشن‌گیری ماده شتران هم استفاده می‌شد.

پیامبر (ص) زید بن حارثه را برای مژده دادن به مدینه فرستاد تا آنان را از سلامت آن حضرت (ص) و پیروزی در بدر و به دست آوردن غنیمت آگاه سازد. عبدالله بن رَواحِه را هم به ناحیه عالیة فرستاد - و ناحیه عالیة مدینه محله قُبَاء و جایگاه قبایل خَطْمَه و وائل و واقف و بنی‌امیه بن زید و بنی قُرَیظَه و بنی نَضیر بود.

زید بن حارثه چون به مدینه رسید مردم از دفن رُقَیَّه دختر رسول خدا (ص) در بقیع فارغ آمده بودند. نخستین کس هم که خبر شکست و کشته شدن و هزیمت بزرگان بدر را برای اهل مکه برد حیثُمان بن حابِش خُزاعی بود. و غزو بدر صبح روز جمعه هفدهم ماه رمضان که نوزدهمین ماه از هجرت بود واقع شد.

و کُیَع از سفیان و اسرائیل و پدرش از ابواسحاق، از براء؛ و همچنین عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از ابواسحاق، از براء نقل می‌کردند که می‌گفت: «شمار اصحاب پیامبر (ص) در غزو بدر سیصد و ده و اندی بود و معتقد بودند شمار ایشان برابر شمار اصحاب طالوت بود که روز جنگ با جالوت با او از رودخانه گذشتند و جز از مؤمنان کسی با طالوت از

۱. منطقه بی است ریگزار میان مدینه و بدر. رک: باقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵، چاپ مصر، ص ۱۹۵-م.

۲. منسوب به قبیله مَهْرَة در یمن که معروف به پرورش شتران تندروند. رک: ابن حزم، جمهرة انساب العرب، چاپ عبدالسلام هارون، مصر، ۱۹۷۱، ص ۴۴۰-م.

رودخانه گذر نکرد.<sup>۱</sup>

وکیع بن جراح از ثابت بن عماره، از غنیم بن قیس، از ابوموسی نقل می‌کند که می‌گفته است: \* شمار اصحاب رسول خدا در غزوه بدر برابر شمار اصحاب طالوت بود در جنگ با جالوت.

محمد بن عبدالله آمدی از مسعر، از ابواسحاق، از براء نقل می‌کند که می‌گفت \* شمار اصحاب بدر برابر اصحاب طالوت بود.

عقّان بن مسلم و ابوالولید طیالسی و وهب بن جریر بن حازم از شعبه، از ابواسحاق، از براء نقل می‌کردند که می‌گفته است: \* مهاجران در غزو بدر شصت و اندی تن و انصار دویست و چهل و اندی تن بوده‌اند.

حسن بن موسی آشیب از زهیر، از ابواسحاق، از براء از قول برخی شرکت‌کنندگان در غزوه بدر نقل می‌کند که: \* شمار اصحاب پیامبر (ص) در جنگ بدر به شمار اصحاب طالوت بود که با او از رودخانه گذشتند و جز از مؤمنان کسی با او از آن گذر نکرد و شمارشان سیصد و ده و اندی بود.

محمد بن عبدالله انصاری از هشام بن حسان، از محمد بن سیرین، از عبیده نقل می‌کرد که می‌گفت: \* شمار اهل بدر سیصد و سیزده یا چهارده تن بود - دویست و هفتاد تن از انصار و باقی از دیگر مردم.

نصر بن باب خراسانی از حجاج، از حکم، از مقسم، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: \* شمار اهل بدر سیصد و سیزده تن بود، هفتاد و شش تن از مهاجران. و غزو بدر روز جمعه هفدهم رمضان بود.

خالد بن خدّاش از عبدالله بن وهب، از حیی، از ابو عبدالرحمن، از عبدالله بن عمرو نقل می‌کند که می‌گفته است: \* رسول خدا (ص) روز بدر با سیصد و پانزده جنگجو بود، برابر اصحاب طالوت. و چون ایشان از مدینه بیرون شدند، رسول خدا (ص) برای ایشان دعا فرمود و گفت: پروردگارا، اینان پیادگانند و پابرهنه، سوارشان کن؛ و برهنگانند، جامه برایشان فراهم فرمای؛ و گرسنگانند، سیرشان فرمای. و خداوند پیروزشان فرمود و چون به مدینه بازگردیدند هر کدام یک دو لنگه بار داشتند و همگان سیر بودند و جامه به تن داشتند.

۱. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به تفاسیر قرآن مجید زیر آیات ۲۵۰-۲۴۸ از سوره بقره؛ و از آن جمله ابوالفتوح رازی، تفسیر، ج ۲، چاپ مرحوم شعرانی، ص ۲۸۵-۲۸۶.

حَكَمُ بن موسی از ضَمْرَةَ، از ابن شوذب، از مَطَرٌ نقل می‌کند که می‌گفت: \* ده و اندی تن از بردگان در غزو بدر حاضر بودند و برای آنان سهمی شایسته از غنایم نهاده شد. عَفَّان بن مُسَلِّم و سعید بن سلیمان از خالد بن عبدالله، از عمرو بن یحیی، از عامر بن عبدالله بن زبیر، از پدرش، از عامر بن ربیعۀ بدری نقل می‌کند که می‌گفت: \* روز بدر دوشنبه هفدهم رمضان بوده است.

فضل بن دُکَیْن از عمر بن شَبَّة، از زُهری نقل می‌کند که می‌گفته است: \* از ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام از شب بدر پرسیدم، گفتم: شب جمعه هفدهم رمضان بود. خالد بن خِدَاش از حاتم بن اسماعیل، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفت: \* غزو بدر روز جمعه هفدهم رمضان بود.

محمد بن سعد می‌گوید: همین موضوع ثابت و مسلم است که روز بدر جمعه هفدهم رمضان بود و حدیثی که در آن از دوشنبه سخن رفته است حدیثی معروف نیست.

قُتیبَةُ بن سعید از ابن لَهِیْعَةَ، از یزید بن ابی حبیب، از مَعْمَر بن ابی حبیب، از ابن مُسَیَّب نقل می‌کند که در مورد روزه گرفتن در سفر از قول عمر بن خطاب نقل می‌کرد که می‌گفته است: \* دو غزو را در ماه رمضان در خدمت رسول خدا انجام دادیم، یکی غزو بدر و دیگری فتح مکه، و در هر دو روزه خود را افطار کردیم.

عُبَیداللَّه بن موسی از موسی بن عُبَیدَةَ، از عبدالله بن عُبَیدَةَ نقل می‌کند که: \* پیامبر (ص) غزوة بدر را در ماه رمضان انجام داد و تا بازگردیدن به خانه خود یک روز هم روزه نگرفت.

فضل بن دُکَیْن از عمرو بن عثمان بن عبدالله بن مَوْهَب نقل می‌کند که می‌گفته است شنیدم موسی بن طلحه می‌گفت: \* ابو ایوب را از روز بدر پرسیدند، گفتم: یا هفدهم رمضان بود یا نوزدهم رمضان، یعنی یا سیزده شب یا یازده شب دیگر از رمضان مانده بود.

یونس بن محمد مؤدب از حمّاد بن سَلَمَةَ، از عاصِم، از زرّ، از ابن مسعود نقل می‌کند که می‌گفته است: \* در غزو بدر هر سه تن یک شتر داشتیم، ابولبابه و علی (ع) با پیامبر (ص) شریک بودند و چون نوبت پیاده‌روی پیامبر (ص) می‌شد آن دو می‌گفتند: شما همچنان سوار باشید و ما پیاده می‌آییم. پیامبر (ص) می‌فرمود: نه شما در پیاده‌روی قوی‌تر از من اید و نه من برای رسیدن به ثواب و اجر از شما بی‌نیازتر.

عُبَیداللَّه بن موسی از شیبان، از ابواسحاق، از ابو عبیده بن عبدالله، از پدرش نقل



می‌کند که می‌گفته است \* در غزو بدر چون گروهی را به اسیری گرفتیم پرسیدیم شمار شما چند بود؟ گفتند: هزار تن.

عُبَیدالله بن موسی از اسرائیل، از ابواسحاق، از ابو عبیده از پدرش نقل می‌کند که می‌گفت \* مردی از مشرکان را روز بدر به اسیری گرفتیم و پرسیدیم شمار شما چند تن بود؟ گفت: هزار تن بودیم.

هُشَیم بن بشیر از مُجالد، از شَعْبِی نقل می‌کند که می‌گفته است \* فدیة اسیران بدر چهار هزار درهم بود و کمتر، و اگر کسی چیزی نداشت موظف می‌شد به کودکان انصار نوشتن بیاموزد.

فضل بن دُکَین از اسرائیل، از جابر، از عامِر نقل می‌کند که می‌گفت \* رسول خدا (ص) در روز بدر هفتاد اسیر از مشرکان گرفت و از آنها به اندازه توانایی‌شان فدیة می‌گرفتند. مردم مکه می‌نوشتند و مردم مدینه نوشتن نمی‌دانستند؛ هر اسیری که مال نداشت ده کودک از کودکان مدینه را به او می‌سپردند تا بدیشان نوشتن بیاموزد و چون کودکان نوشتن فرامی‌گرفتند و ورزیده می‌شدند، همین کار، فدیة او بود و آزاد می‌شد.

محمد بن صَبَّاح از شریک، از قریش، از عامر نقل می‌کند که می‌گفته است \* فدیة اسیران بدر معمولاً پرداخت چهل اوقیه<sup>۱</sup> بود و هر کس نداشت می‌بایست برای آزادی خود ده تن از مسلمانان را نوشتن بیاموزد، و زید بن ثابت از کسانی بود که به همین ترتیب نوشتن آموخت.

محمد بن عبدالله انصاری از هشام بن حَسَّان، از محمد بن سیرین، از عبیده نقل می‌کند که \* جبرئیل در مورد اسیران بدر به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت: اگر بخواهید می‌توانید آنها را بکشید و اگر بخواهید می‌توانید فدیة بگیرید و اگر فدیة گرفتید در آینده هفتاد تن از شما - به شمار اسیران - شهید خواهند شد. پیامبر (ص) اصحاب خود را فراخواند و همگی یا گروهی از ایشان آمدند؛ پس فرمود: این جبرئیل است که شما را مخیر می‌کند که می‌توانید اسیران را بکشید یا فدیة بگیرید و اگر فدیة بگیرید در آینده به شمار ایشان از شما شهید خواهند شد. گفتند: فدیة می‌گیریم و بنیة مالی خود را علیه ایشان محکم می‌سازیم؛ در آینده هم هفتاد تن از ما به بهشت خواهیم رفت. و فدیة گرفتند.

۱. هر اوقیه معادل ۱۲ درهم است. رکن: المعجم الوسیط، ج ۲ و دائرة المعارف و جدی، ج ۱۰، مادة «رطل» و «وقی» - م.

حسن بن موسی از زُهَیْر، از سِماک بن حرب نقل می‌کند که می‌گفته است از عِکْرِمَة شنیدم که می‌گفت: \* چون پیامبر (ص) از غزو بدر پرداخت به او گفتند هرچه زودتر کاروان را دریاب و فروگیر که دیگر محافظی ندارد. پس در این هنگام عباس خطاب به پیامبر (ص) بانگ برداشت که: این کار بر تو روا نیست. پیامبر (ص) فرمود: چرا؟ گفت: از آنکه خداوند متعال یکی از دو گروه را به تو وعده داده بود و وعده خود را برآورده است.

محمد بن عبدالله از یونس بن ابی اسحاق، از عِیْزار بن حُرَیْث نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) روز بدر دستور داد ندا دهند که هیچ‌کس جز ابوالبختری را بر من حتی و منتی نیست و هرکس او را گرفت رهایش کند. و رسول خدا (ص) او را امان داده بود ولی او را کشته یافتند.

حسن بن موسی از زهیر، از ابواسحاق، از عمرو بن میمون، از عبدالله بن مسعود نقل می‌کند که می‌گفته است: \* روزی پیامبر (ص) روی به کعبه ایستاد و بر هفت تن از قریش نفرین کرد که ابوجهل و اُمیّة بن خَلْف و عُبَیة بن ربیعة و شَیْبَة ابن ربیعة و عُبَیة بن ابی مُعَیْط بودند. و به خدا سوگند روز بدر دیدمشان که همگی کشته افتاده بودند و آفتاب متعفن و متغیرشان ساخته بود، و روزی بسیار گرم بود.

خَلْف بن ولید از اسرئیل، از ابواسحاق، از حارثه، از علیّ (ع) نقل می‌کند که می‌گفته است: \* روز بدر چون کار سخت و دشوار می‌شد به رسول خدا (ص) پناه می‌بردیم که از همه مردم دلیرتر و بی‌باک‌تر بود و هیچ‌کس از آن حضرت به دشمن نزدیک‌تر نبود. خَلْف بن ولید ازدی از یحیی بن زکریاء بن ابی زائده، از اسماعیل بن ابی خالد، از بَیْهَی نقل می‌کند که می‌گفت: \* روز بدر عُبَیة و شَیْبَة پسران ربیعة و ولید ابن عُبَیة به میدان آمدند و حمزه بن عبدالمطلب و علی بن ابی طالب (ع) و عبیده بن حارث به مقابله آنان رفتند. شَیْبَة برابر حمزه ایستاده گفت: کیستی؟ گفت: من شیر خدا و رسول خدایم. گفت: همتایی بزرگواری، و دو ضربه رد و بدل کردند و حمزه او را کشت. آن‌گاه ولید برابر علی (ع) ایستاد و پرسید: کیستی؟ گفت: من بنده خدا و برادر رسول اویم. و ولید را کشت. آن‌گاه عُبَیة برابر عبیده ایستاد و پرسید: کیستی؟ گفت: همانم که در پیمان (حلف) بودم. گفت: همتایی بزرگواری، و دو ضربه به یکدیگر زدند که هرکدام دیگری را بر زمین افکند. پس آن‌گاه علی و حمزه حمله کردند و عُبَیة را از پای درآوردند.

ابو عبدالله محمد بن سعد می‌گوید: \* آن حدیث قبلی صحیح‌تر است که حمزه، عُبَیة

را کشت و علی (ع)، ولید را و عبیده با شیبیه مبارزه کرد.

حُجَیْن بن مَثْنَى و قُتیبَة بن سعید از لیث بن سعد، از خالد بن یزید، از سعید بن ابی هلال از یزید بن رومان نقل می کنند که: \* روز بدر با رسول خدا دو اسب پیش نبود؛ اسبی در دست مقداد بن عمرو همپیمان اُسُود دایی رسول خدا (ص) و اسبی از آنِ مَرثَد بن ابی مَرثَد غَنَوی همپیمان حمزة بن عبدالمطلب؛ و مشرکان را در آن روز صد اسب بود. قُتیبه در حدیث خود می گوید، سه اسب بود و اسب سوم را زبیر بن عَوّام داشت.

سلیمان بن حَرْب از حمّاد بن زید، از ایوب، از عِکْرَمَة نقل می کند که: \* پیامبر (ص) عِدِیّ بن ابی الزُّغَبَاء و بَسْبَس بن عمرو را به عنوان طلیعه گسیل فرمود. آنان به کنار چاههای آب آمدند و از ابوسفیان جویا شدند و جای او را دانسته به حضور رسول خدا (ص) بازگشتند و گفتند: ای پیامبر خدا، ابوسفیان فلان روز کنار بهمان آب فرود خواهد آمد و ما همان روز کنار آبی دیگر، و کنار یکی از آنها با یکدیگر برخورد خواهیم کرد. چون ابوسفیان به کنار آن آب رسید از مردم پرسید که آیا هیچ کس را اینجا دیده اید؟ گفتند: کسی را ندیدیم مگر دو تن. گفت: جای خواباندن شتران ایشان را به من بنمایید. و چون نشانش دادند پشکل شتران را شکافت و هسته در آن بیافت. گفت: به خدا سوگند که شتران مدینه اند. و به کرانه دریا شتافت و به اهل مکه نامه نوشت تا حرکت پیامبر (ص) را خبر دهد.

سلیمان به حرب از حمّاد بن زید، از عِکْرَمَة نقل می کند که می گفته است: \* پیامبر (ص) در آن روز با مردم مشورت فرمود. سعد بن عبادة بود یا سعد بن مُعَاذ که گفت: ای رسول خدا، به هر کجا که خواهی برو و در هر کجا که خواهی فرود آی و با هر کس که خواهی بجنگ و با هر کس که خواهی صلح فرمای؛ سوگند به آن کس که تو را برحق مبعوث فرموده است که اگر شتران را تا منطقه بَرَك الغِمَاد یمن براتی همگان با تو خواهیم بود و حتی یک تن نیز از همراهی با تو باز نخواهد گردید. گوید، در آن روز عُنَبَة بن ربیع هم به قریش گفت: دریغ از این رخسارهای درخشان شما که با این مارصفتان روبه رو شود، از اینان روی برتابید و بازگردید! به خدا سوگند نخواهید توانست آنان را بکشید مگر آنکه آنان به شمار خود از شما بکشند؛ و در این حال شما را چه خیری خواهد بود؟

همو گوید، مسلمانان در آن روز خرما می خوردند و رسول خدا فرمود: پیش بتازید به سوی بهشتی که پهنه آن چون آسمانها و زمین است. در این هنگام عُمیر ابن حُمَام کناری ایستاده بود و چند دانه خرمایی را که در دست داشت می خورد، و گفت: به به! پیامبر (ص)

او را فرمود: آرام باش. گفت: حتماً مرا از بهشت باز نمی‌داری. و سپس به خرماهای خود گفت: شما را خواهم خورد و آن‌گاه به خداوند خواهم پیوست، چیزی بر شما نخواهم افزود. و خوردن از سرگرفت ولی اندکی پس از آن گفت: آوخ که شما بازم داشته‌اید. و آنچه در دست داشت فرو افکند و برخاست و به سوی شمشیر آویخته‌اش که در پارچه کهنه‌یی پیچیده بود رفت و آن را به دست گرفت و پیش تاخت و چندان جنگید تا کشته آمد. مسلمانان در آن روز به واسطه غلبه خواب در آرامش بودند و بر ریگزاری نرم فرود آمده بودند؛ و آسمان باریدن گرفت و آن زمین چندان هموار شد که بر آن می‌دویدند؛ و خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: «چون فراگیرد شما را خواب سبک برای ایمنی از آن و فرو فرستد بر شما آب را تا پاک سازد شما را به آن و ببرد از شما پلیدی دیو را و پیوند دهد دل‌های شما را و استوار دارد به آن قدم‌ها را».<sup>۱</sup>

گوید، عمر می‌گفت: چون این آیه نازل شد که «به‌زودی آن گروه به هزیمت رانده می‌شوند و پشت به جنگ می‌کنند»<sup>۲</sup> با خود می‌گفتم کدام جمعیت مراد است که به هزیمت رانده می‌شود؟ چون روز بدر فرا رسید دیدم رسول خدا (ص) زره پوشیده حمله می‌کند و این آیه را می‌خواند؛ دانستم که خداوند متعال آنان را به هزیمت خواهد راند.

سلیمان بن حرب از حماد بن زید، از ایوب، از عکرمه نقل می‌کند که می‌گفته است: «آیات «و یاد کنید هنگامی را که اندک بودید و مستضعف» و «چون کافران را انبوه دیدید بر ایشان پشت مکنید» و همچنین آیه «از تو درباره انفال می‌پرسند»<sup>۳</sup> در روز بدر نازل شده است.

سلیمان بن حرب از حماد بن زید، از ایوب و یزید بن حازم نقل می‌کند که عکرمه می‌گفته است: «آیه «پس استوار دارید آنان را که ایمان آوردند... و بزیند زبر گردنها»<sup>۴</sup> در بدر نازل شد و ایوب می‌افزاید که عکرمه می‌گفته است: در آن روز سرها و دست‌های مشرکان جدا می‌شد و نمی‌دانستند و نمی‌دیدند که چه کسی آنان را ضربت می‌زند.

۱. آیه ۱۱ از سوره انفال. - م.

۲. آیه ۴۵ از سوره قمر. - م.

۳. آیه ۲۶ از سوره انفال؛ ترجمه آیات از تفسیر ابوالفتح رازی گرفته شده است و برای اطلاع بیشتر از روایات به همان کتاب مراجعه فرمایید.

۴. آیه ۱۲ از سوره انفال. - م.

سلیمان بن حرب از حمّاد بن زید، از ایوب، از عکرمه نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) روز بدر فرمود: بگردید و جسد ابوجهل را پیدا کنید. گردیدند و نیافتند. فرمود: بگردید، پیدایش می‌کنید، و در زانوی او اثر زخمی هست. پس باز جستند و او را یافتند و در زانویش جای زخم هویدا بود. و همو گوید: فدیة اسیران بدر در آن هنگام چهار هزار درهم بود و کمتر؛ تا بدانجا که برخی از اسیران که دارای خط خوبی بودند و چیزی نداشتند فدیةشان آن بود که به دیگران خطّ پیاموزند.

عُبیدالله بن عبدالمجید حنفی از عبیدالله بن عبدالرحمن بن مؤهّب، از اسماعیل بن عوّن بن عبیدالله بن ابی‌رافع، از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی‌طالب، از پدرش محمد بن عمر، از علی بن ابی‌طالب (ع) نقل می‌کند که می‌گفته است \* روز بدر چندی جنگیدم و به حضور پیامبر بازشتافتم تا ببینم به چه حال است. دیدم سر به سجاده نهاده می‌گوید: یا حَیّ یا قَیّوم... یا حَیّ یا قَیّوم. و چیزی دیگر بر آن نمی‌افزود. به جنگ رفتم و باز آمدم، همچنان در سجده بود و همان ذکر را می‌گفت. باز به جنگ رفتم و چون بازگشتم رسول خدا همچنان در سجده بود و چندان در سجده ماند تا خداوند فتح را نصیب فرمود. سعید بن منصور از عبدالرحمن بن ابی‌الزناد، از پدرش، از عبیدالله بن عبدالله، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) شمشیر ذوالفقار خود را از غنایم بدر به دست آورده بود.

عُتّاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از هشام بن عروة، از عبّاد بن حمزة بن زبیر نقل می‌کند که می‌گفته است \* در روز بدر فرشتگان فرود آمدند و عمامه‌های زرد پیچیده بودند. زبیر هم ملافة زردی داشت و آن را بر سر خود پیچیده بود.

عُتّاب بن زیاد بن مبارک<sup>۱</sup> از ابوبکر بن ابی‌مریم غسانی، از عطیة بن قیس نقل می‌کند که می‌گفت \* چون پیامبر (ص) از جنگ بدر پرداخت، جبرئیل به حضور آمد سوار بر مادیانی سرخ و پیشانی بسته و زره پوشیده و نیزه به دست و دندانهاگرد و خاک گرفته، گفت: خداوند مرا پیش تو فرستاده و دستور فرموده است که تا راضی و خرسند نگردی از تو جدا نشوم. آیا خشنود شدی؟ فرمود: آری. پس جبرئیل بازگردید.

عَفّان بن مُسلم از حمّاد بن زید نقل می‌کند که می‌گفت شنیدم ایوب از عکرمه نقل

۱. چنین است در متن. ولی ظاهراً با توجه به روایت قبلی باید «عُتّاب بن زیاد، از ابن مبارک» صحیح باشد. — م.

می‌کرد که: «در آیهٔ «هنگامی که شما بر کنارهٔ نزدیک بودید و ایشان بر کنارهٔ دورتر»<sup>۱</sup> مراد این است که مسلمانان بر یک جانب وادی بودند و مشرکان بر جانب دیگر.

احمد بن عبدالله بن یونس از زهیر، از جابر از عامر نقل می‌کرد که می‌گفت: «پیامبر (ص) چون از مدینه به جانب بدر رفت، عمرو بن امّ مکتوم را به نیابت خود در مدینه گذاشت.

ابومنذر بزاز از سفیان، از زبیر بن عدیّ، از عطاء بن ابی‌رباع نقل می‌کند که: «رسول خدا (ص) بر مسلمانان کشته در بدر نماز گزارد.

فضل بن دُکَیْن از زکریّاء بن ابی‌زائده، از عامر نقل می‌کند که می‌گفت: «سرزمین بدر از آن مردی بود نام او بدر، و منطقه‌ای پر خار بود.

محمد بن سعد گوید محمد بن عمر (واقفی) می‌گفت: «اهل مدینه و سیره‌نویسان گفته‌اند نام آن سرزمین بدر بوده است.

### سَرِیةٔ عُمَیْر بنِ عَدِیّ

پس آن‌گاه پنج شب مانده از ماه رمضان نوزدهمین ماه از هجرت، عُمَیْر بنِ عَدِیّ بنِ خَرَشَة خَطْمِی<sup>۲</sup> به قصد عَصْمَاء دختر مروان که از بنی‌امیه بن زید بود رفت. و عصماء همسر یزید بن زید بن حِصْنِ خَطْمِی بود و همواره اسلام را عیب می‌کرد و پیامبر (ص) را می‌آزرد و مردم را بر آن حضرت می‌شوراند و در هجو اسلام شعر می‌سرود.

عُمَیْر بنِ عَدِیّ که چشمش هم شبکور و کم‌سو بود در دل شب خود را به خانهٔ عصماء رساند و بر بالین او رفت. تنی چند از فرزندان عصماء کنارش خفته بودند و یکی از آنان که شیرخوار بود سر بر سینهٔ مادر داشت. عُمَیْر با دست خود او را جستجو نمود و طفل را از سینه‌اش دور کرد؛ آن‌گاه شمشیر خود را بر سینهٔ او نهاد و چنان فشرد که از پشتش بیرون آمد. پس عُمَیْر نماز صبح را در مسجد مدینه با پیامبر (ص) گزارد و پیامبر (ص) از او پرسید: آیا دختر مروان را کشتی؟ گفت: آری، و آیا گناهی کرده‌ام؟ پیامبر (ص) فرمود: در

۱. آیهٔ ۴۲ از سورهٔ انفال. - م.

۲. ابن‌مطلب را طبری و ابن‌اثیر نیاورده‌اند. در اُسْدُالْغَابَةِ، ج ۴، ص ۱۴۰ آمده است که عصماء خواهر عمیر بوده و او بدون اطلاع و کسب اجازه از پیامبر (ص) خواهر را به واسطهٔ اینکه به پیامبر دشنام داده کشته است. - م.

این مورد حتی دو بز هم شاخ به شاخ نمی‌گذارند (ارزش این حرفها را ندارد) و این عبارت از آن روز که بر زبان رسول خدا (ص) آمد ضرب‌المثل شد و پیامبر (ص) عُمَیر را به بینا ملقب فرمود.<sup>۱</sup>

### سَریةِ سَالِمِ بْنِ عُمَيْرٍ

پس آن‌گاه در ماه شوال که بیستمین ماه از هجرت بود، سالم بن عُمَیر عَمَری، به قصد ابو عَفْکَ یهودی رفت و ابو عَفْکَ از بنی عمرو بن عَوْف بود، پیرمردی یکصد و بیست ساله و یهودی، و مردم را بر رسول خدا (ص) می‌انگیخت و شعر می‌سرود. سالم بن عُمَیر که تنی از گریندگان است<sup>۲</sup> و در جنگ بدر هم حاضر بود سوگند خورد و نذر کرد که ابو عَفْکَ را بکشد اگر چند که خود نیز در این راه کشته شود. پس مترصد نشست تا آنکه شب گرمی پیش آمد؛ و ابو عَفْکَ بستر در جلوخان انداخت و سالم آگاه شد و نزد او رفت و شمشیر بر جگرگاهش نهاد و سنگینی خود را بر شمشیر انداخت و چندان فشرد که در بستر فرو رفت؛ دشمن خداوند بانگی برآورد و گروهی از همفکرانش دویدند و او را به درون خانه کشیده همان جا دفن کردند.

### غزو بنی قَینُقاع

پس آن‌گاه روز شنبه نیمه شوال که بیستمین ماه از هجرت بود رسول خدا (ص) به جنگ بنی قَینُقاع رفت. و آنان گروهی از یهودیان همپیمان عبدالله بن اُبَی بن سلول و شجاع‌ترین یهودیان بودند و زرگری می‌کردند. آنان نخست با پیامبر (ص) پیمان بستند؛ ولی چون داستان بدر پیش آمد حسد و کینه خود را آشکار ساختند و عهد و جوانمردی را نادیده گرفتند، و خداوند متعال بر پیامبر خود این آیه را نازل فرمود: «و اگر بررسی از قومی به

۱. رک: میدانی، مجمع‌الأمثال، ج ۲، چاپ مصر، ۱۹۵۹، ص ۲۲۵، ذیل شماره ۳۵۵۱-م.

۲. منظور از گریندگان هفت تنی هستند که برای جنگ تبوک به حضور پیامبر (ص) آمدند و چون پیامبر (ص) وسیله‌یی برای اعزام ایشان نیافت آنان سخت گریان شدند. رک: تفسیر آیه ۹۲ از سوره توبه، -م.

خیانتی، پیمان ایشان را با مساوات لغو کن و ببند از که خداوند دوست ندارد خیانتکاران را»<sup>۱</sup> و پیامبر (ص) فرمود: من از بنی قینقاع بیمناکم؛ و با نزول این آیه روی به جانب ایشان نهاد. آن روز لواء را حمزة بن عبدالمطلب به دست داشت، و لواء پیامبر (ص) سپید بود و هنوز رایت بر نمی داشتند.<sup>۲</sup> پیامبر (ص) ابولبابه بن عبدالمنذر عمّری را به نیابت خود در مدینه برداشت و به جانب بنی قینقاع رفت و آنان را در میان گرفت - پانزده شب، تا شب اول ذیقعدة. و آنان نخستین یهودیانی بودند که مکر آغاز کرده به ستیزه جویی پرداختند. پس از رسیدن پیامبر (ص) در حصن خود پناه گرفتند، اما پیامبر (ص) آنان را به شدت در میان گرفت تا آنکه خداوند ترس در دل ایشان افکند و به فرمان رسول خدا گردن نهادند و بنابراین نهاده شد که اموال آنان از رسول خدا (مسلمانان) باشد و زنان و فرزندانشان از آن خودشان. پیامبر (ص) فرمود تا آنان را ببندند و منذر بن قدامة سلمی را از خاندان سعد بن خبثمة از بنی سلم، بر آنان گماشت. عبدالله بن اُبی دربارهٔ آنان با رسول خدا (ص) گفتگو کرد و چندان پافشاری نمود که پیامبر (ص) فرمود: رهایشان کنید، خداوند آنان و عبدالله بن اُبی را لعنت کند؛ و از کشتن آنان چشم پوشیده فرمان به راندن آنان از مدینه داد. عبادة بن صامت مأمور راندن آنان از مدینه شد و آنان به اذرعاع<sup>۳</sup> رانده شدند و آن جا هم دیری نپاییدند و پراکنده شدند.

پیامبر (ص) از سلاحهای ایشان برای خود سه کمان برگزید؛ کمانی به نام کتوم، که در جنگ احد شکست، و کمانی به نام رَوْحاء و کمانی به نام بیضاء؛ نیز دو زره از ایشان را برای خود برداشت و یکی را صُغْدیة و دیگری را فِضّة می گفتند؛ و سه شمشیر، یکی شمشیری قَلعی و دیگری نام آن بَتّار و یک شمشیر دیگر؛ سه نیزه هم برای خود برگزید. در حصن بنی قینقاع انبوهی سلاح و ابزار زرگری یافته آمد. پس رسول خدا (ص) خمس و همچنین گزیده‌ای از غنایم را خاص خود برداشت و باقی را که چهار پنجم غنایم بود، میان اصحاب خود بخش فرمود. پس این نخستین غنیمت پس از غزو بدر بود که خمس از آن برداشته شد

۱. آیه ۵۸ از سوره انفال. - م.

۲. برای اطلاع از نمونه سیکسریهای بنی قینقاع، رک: والقدی، مغازی، ج ۱، چاپ مارسدون جونس، ۱۹۶۶، ص ۱۷۶، و ترجمه آن به فلم نگارنده، چاپ مرکز نشر دانشگاهی. - م.

۳. اذرعاع، از شهرهای حدود شام و نزدیک عمان و دمشق و نام دیگر آن بُثیة است. رک: ترجمه تقویم البلدان ابوالفداء، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۲۷۵. - م.



و محمد بن مَسْلَمَة بود که عهده‌دار جمع آوری اموال ایشان شد.

## غزو سَویق

پس آن‌گاه پیامبر (ص) روز یکشنبه پنجم ماه ذیحجه که بیست و دومین ماه از هجرت بود برای غزوه‌ای که به غزوة السَویق معروف است بیرون رفت و ابولبابه ابن عبدالمندر عَمَری را به نیابت در مدینه گماشت. و سبب آن بود که چون مشرکان از بدر به مکه بازگشتند ابوسفیان تا زمان خونخواهی از پیامبر (ص) و اصحاب آن حضرت روغن مالیدن بر بدن خود را حرام داشت. به گفته زُهری با دویت سوار، و به گفته ابن کعب با چهل تن، بیرون آمده راه نَجْدِیَة را پیمودند و شبانه خود را به جایگاه بنی نضیر رسانده در خانه حَیّ بن اَخْطَب را کوفتند تا اخبار پیامبر (ص) و یاران را از او جویا شوند. ولی حَیّ بن اَخْطَب در به روی آنان نگشود. آنان به خانه سَلَام بن مِشْکَم رفتند و او در به روی آنان گشود و از آنان با خوردنی و شراب پذیرایی کرد و آنان را از اخبار پیامبر و اصحاب آگاه ساخت.

ابوسفیان سپیده دم بیرون آمد و خود را به عُرَیض رساند در سه میلی مدینه؛ هم در آن جا مردی از انصار را با اجیر او کشت و چند خانه و خرمنی گاه را آتش زد و نتیجه گرفت که سوگندش ادا شده است. پس آن‌گاه شتابان گریخت. خبر به پیامبر (ص) رسید. اصحاب را فراخواند و با دویت تن از مهاجران و انصار از دنباله آنان رفت. ابوسفیان و یارانش از بهر آنکه سبکبار شوند جوالهای سَویق<sup>۱</sup> خود را که عمده زاد و توشه‌شان بود در راه می افکندند و مسلمانان آن را جمع می کردند و از آن است که این جنگ به غزوة السَویق معروف شده است. مسلمانان به آنان نرسیدند و پیامبر (ص) به مدینه بازگردید؛ و غیبت ایشان از مدینه پنج روز بود.

## غزو قَرَقَرَة الكُذْر

و آن را قَرَارَة الكُذْر هم گفته‌اند. و گفته‌اند قَرَقَره یا قَرَارَة جایی است در ناحیه معدن

۱. سَویق، آرد گندم و جو تفت داده و مخلوط با روغن و عسل که در سفرهای جنگی به عنوان غذای آماده همراه برمی داشته‌اند. - م.

بنی سُلَیْم، تَزْدِیْکِ اَرْحَضِيَّة و بعد از سُدَّ مَعُوْنَةُ<sup>۱</sup>؛ و از معدن تا مدینه هشت منزل است. پیامبر (ص) در نیمهٔ محرم که بیست و سومین ماه هجرت بود از مدینه بیرون آمد. لواء به دست علی بن ابی طالب (ع) بود و عبدالله بن امّ مکتوم را به نیابت خود در مدینه گذاشت. و سبب آن بود که پیامبر (ص) را خبر رسیده بود که گروهی از سُلَیْم و غَطَفَان در آن جا جمع شده آهنگ حمله دارند؛ پس چون بدان جا رسید هیچ تنی را از ایشان ندید. پس گروهی از اصحاب را به مناطق بالاتر آن صحرا فرستاد و خود در میانهٔ صحرا برای روبرویی توقف فرمود. در این توقف، پیامبر (ص) از یَسَار دربارهٔ مردان مهاجم پرسید. گفت: من از آنان آگاهی ندارم؛ هر پنج روز یک بار به آبشخور می‌روم و امروز روز چهارم است؛ مردم هم ظاهراً به جانب آبهای بلندیها رفته‌اند و ما مردمی مجرد هستیم که شتربانی می‌کنیم. پیامبر (ص) که به گله‌های شتر دست یافته بود به مدینه بازگردید و شتران را با خود برد و چون به صِرار رسید در سه میلی مدینه، دستور فرمود غنایم را بخش کنند. شمار شتران پانصد بود. خمس آن را کنار گذاشتند و مانده را که چهارصد شتر بود، میان مسلمانان بخش کردند که چون دویست تن بودند به هریک دو شتر رسید. یَسَار هم در سهم پیامبر (ص) قرار گرفت و چون پیامبر (ص) نماز گزاردن او را دید آزادش فرمود. و مدت غیبت پیامبر (ص) از مدینه پانزده شب بود.

### سَرِيَّة كِشْتِنِ كَعْبِ بْنِ أَشْرَفِ

پس آن‌گاه در روز چهاردهم ربیع‌الاول که بیست و پنجمین ماه از هجرت پیامبر (ص) بود گروهی به قصد کعب بن اشرف یهودی گسیل شدند، زیرا که کعب بن اشرف شاعر بود و در هجو پیامبر (ص) و یاران اشعاری می‌سرود و مردم را بر مسلمانان می‌انگیخت و ایشان را می‌آزرد. و چون وقعهٔ بدر پیش آمد کعب احساس خواری و زبونی کرد و می‌گفت: امروز زیر زمین به از روی زمین است؛ و بیرون شد و به مکه رفت و بر کشتگان قریش گریست و با

۱. قرارة اصلاً نام آبی است که رنگ آن تیره بوده است. معدن بنی سُلَیْم هم در راه مدینه و نجد است. ارحضیه نام جایی است نزدیک چاه معونه و میان مکه و مدینه؛ سُدَّ به معنی سلسله جبال است. رک: یاقوت حموی، معجم البلدان، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی، ص ۰-م.

سرودن شعر قریشیان را برانگیخت و سپس به مدینه بازگردید.<sup>۱</sup> پیامبر (ص) گفت: پروردگارا تو خود به هرگونه که می‌دانی شرّ ابن اشرف را از سر من کوتاه کن که او آشکارا شرارت اظهار می‌دارد و شعر می‌گوید. و نیز فرمود: چه کسی کار ابن اشرف را می‌سازد که مرا سخت می‌آزارد؟ محمد بن مسلمة گفت: ای رسول خدا، من او را خواهم کشت. پس فرمود: چنین کن، و با سعد بن معاذ هم مشورت نما. محمد بن مسلمة با تنی چند از اوسیان مشورت کرد - عبّاد بن بشر و ابونائله سلکان بن سلامه و حارث بن اوس بن معاذ و ابو عبّس بن جبّز. پس به حضور پیامبر آمده گفتند: ای رسول خدا ما او را خواهیم کشت، ولی باید ما را رخصت فرمایی تا هرچه به صلاح آید بگوییم. فرمود: بگویید.

نخست ابونائله برادر شیری کعب بن اشرف، پیش کعب رفت. کعب نخست از او ترسید و از آمدن او شگفتی نمود و روی پنهان ساخت. ابونائله گفت: آمده‌ام تو را بگویم که آمدن این مرد [یعنی رسول خدا (ص)] سبب زحمت ما شده است؛ اعراب جمله متحد شده ما را به جنگ خوانده‌اند و ما می‌خواهیم از او کناره بگیریم و گروهی از قوم من نیز با من همداستانند و می‌خواهم آنها را نزد تو بیاورم و از تو خوراک و خرما بخریم و هرچه سبب اطمینان تو باشد گرو بگذاریم. کعب بن اشرف با این سخنان آرام گرفته گفت: هر وقت می‌خواهی آنها را بیاور. ابونائله با کعب قراری نهاد و بیرون آمد و یاران خود را آگاه ساخت و بر آن شدند که همان شب پیش کعب بروند و کار او را بسازند. پس آن‌گاه همگی نزد پیامبر آمده عزم خود را گفتند. رسول خدا (ص) آنان را تا بقیع بدرقه کرد و فرمود: بروید در پناه برکت خدا و یاری او.

همو گوید: آنان روی در راه نهادند و شبی مهتابی بود و چون به کنار حصن کعب بن اشرف رسیدند، ابونائله او را آواز داد و او برجست؛ همسرش دامان او را گرفته گفت: تو مردی هستی که آنان را به جنگ خوانده‌ای، کجا می‌روی؟ و کعب بن اشرف تازه داماد بود. گفت: با آنان عهد دارم، وانگهی، او برادرم است ابونائله. و با دست خود دامانش را از دست او بیرون کشیده گفت: جوانمرد را اگر برای هدف شدن هم فراخوانند به گشاده‌رویی پاسخ می‌دهد؛ و از حصن به زیر آمد و به نزد آنان رفت. ساعتی با او گفتگو کردند چندان که انس

۱. برای اطلاع از نمونه‌های شعر کعب بن اشرف و پاسخ حسان بن ثابت، رک: ابن هشام، سیره، ج ۳، چاپ مصطفی السقاء، مصر، ۱۳۵۵ ق، ص ۵۴ و اقدی، مغازی، ج ۱، چاپ مارسدون جونس، ۱۹۶۶ میلادی، ص ۱۸۸؛ دیوان حسان بن ثابت، چاپ بیروت، ۱۹۶۶ میلادی، ص ۴۰-م.

گرفت و همدل شد. پس ناگهان ابونائله دست به میان زلفین کعب فرو برد و آن را محکم گرفته یاران خود را گفت: بکشید دشمن خدا را؛ و آنان شمشیر فرود آوردند. ولی ضربتها کارگر نمی افتاد و شمشیرها به یکدیگر می خورد و او به ابونائله چسبیده بود. محمد بن مَسَلَمَة گوید: در این هنگام به یاد دشنه‌یی افتادم که همراه شمشیرم بود، آن را بیرون کشیدم و در ناف کعب فرو بردم و به پایین فشردم چندان که به مثانه‌اش رسید. در این هنگام دشمن خدا چنان صیحه‌یی کشید که چراغ خانه یهودیان جمله روشن شد. آن‌گاه سر او را بریده با خود بردند و چون کنار بقیع غَرَقَد رسیدند بانگ به تکبیر برداشتند. پیامبر (ص) هم که همه شب را بیدار بود و نماز می گزارد، چون تکبیر ایشان بشنید تکبیر گفت و دانست که او را کشته‌اند؛ پس چون به حضور پیامبر (ص) رسیدند فرمود: روی‌هایتان شاد و خرم باد. گفتند: و روی تو ای رسول خدا. و سر کعب را پیش پای پیامبر (ص) انداختند و آن حضرت حمد و سپاس خدا را بجای آورد. صبح روز دیگر پیامبر (ص) فرمود: هر یک از سران یهود را که دست یافتید بکشید. و یهودیان سخت ترسیدند و هیچ تنی از ایشان در انظار ظاهر نمی شد و سخنی بر زبان نمی آوردند و بر آن بیمناک بودند که مانند کعب بن اشرف شبانه در خانه خود به قتل آیند.

محمد بن حُمَید عُبَیدی از مَعْمَر بن راشد، از زُهَری نقل می کند که: «در آیه‌یی که خداوند فرموده: «و هر آینه خواهید شنید از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده (اهل کتاب) و از کسانی که مشرک شده‌اند ناسزای فراوان، و اگر صبر کنید و پرهیزید، آن از کارهای استوار است»<sup>۱</sup> کعب بن اشرف مراد است که در اشعار خود مشرکان را بر پیامبر (ص) و یاران می انگیخت و در هجو پیامبر (ص) و یاران ایشان شعر می سرود. همو گوید: پنج تن از انصار، از جمله ایشان محمد بن مَسَلَمَة و مرد دیگری نام او ابو عَیْس، به نزد او رفتند و او در انجمن خود در منطقه بالای مدینه نشسته بود. چون ایشان را دید از آمدنشان در شگفت شد و هراسید. اما آنان گفتند: برای کاری پیش تو آمده‌ایم. گفت: مگر یکی از شما نزدیک بیاید و کارت‌ان را بگوید. یکی از ایشان پیش رفته گفت: آمده‌ایم چند زرهی را که داریم به تو بفروشیم تا بهای آن را بگیریم و بر زن و فرزند نفقه کنیم. کعب گفت: به خدا سوگند اگر کارت‌ان به این جا رسیده باشد پیداست از وقتی که این مرد

۱. آیه ۱۸۶ از سوره آل عمران. - م.

[پیامبر (ص)] پیش شما آمده است به رنج و زحمت افتاده‌اید. قرار بر آن نهادند که شب هنگام بیایند که مردم نباشند. آنان شبانه آمدند و او را آواز دادند. همسرش گفت: گمان ندارم در این ساعت آنها برای کاری دلخواه تو آمده باشند. گفت: آنان قبلاً با من صحبت داشته‌اند.

محمد بن حُمَیْد از مَعْمَر، از ایوب، از عِکْرَمَه نقل می‌کند که \* کعب بن اشرف از فراز حصن با آنان سخن گفته پرسید: چه پیش من گرو می‌گذارید؟ آیا پسران خود را گروگان می‌سپارید؟ و می‌خواست با گرفتن گروگان، خرما به آنان بفروشد. گفتند: ما شرم می‌کنیم که فرزندان ما را سرزنش کنند و بگویند این پسر مدتی گروگان یک بار خرما بوده است و این یکی گروگان دو بار خرما. گفت: آیا زنان خود را گروگان می‌گذارید؟ گفتند: تو زیباترین مردی و نمی‌توانیم به تو اعتماد کنیم، و هیچ زنی به واسطه زیبایی تو خود را از تو باز نمی‌دارد؛ ولی سلاح خود را پیش تو گروگان می‌گذاریم، و می‌دانی که امروز چندان به سلاح نیازمندیم. گفت: آری، راست می‌گویید، سلاح خود بیاورید و هرچه می‌خواهید ببرید. گفتند: فرود آی تا ما از تو تعهد بگیریم و تو از ما، و چون خواست فرود آید همسرش او را تنگ گرفته گفت: پیغام بده تنی چند از قومت همانند و هم‌آورد آنان، با تو باشند. گفت: نه، اگر اینان می‌دانستند که در خوابم بیدارم نمی‌کردند. گفت: از همین بالای بام گفتگو کن. و او نپذیرفته پایین رفت و بوی خوش عطرش همه جا را فرا گرفت. گفتند: این چه عطری است؟ گفت: عطری است که فلان همسرم بر من زده است. یکی از ایشان پیش آمد و به بو کردن سر کعب بن اشرف پرداخت ولی ناگهان او را محکم در آغوش گرفته گفت: بکشید دشمن خدا را. ابو عبّس خنجری به تهیگاه او زد و محمد بن مسلمه هم شمشیری زد و او را کشتند و بازگردیدند.

پس یهودیان سخت بی‌مناک شدند و به حضور پیامبر (ص) آمده گفتند: مهتر ما را شیخون کردند و کشتند. پیامبر (ص) کارهای او را بر شمرد و فرمود: او همگی را به جنگ با مسلمانان تحریض می‌کرد و آنان را می‌آزرد. پس آن‌گاه پیامبر (ص) ایشان را به نگارش صلح‌نامه‌ی فراخواند و این صلح‌نامه بعدها دست علی (ع) بود.

## غزو غطفان<sup>۱</sup>

پس آن‌گاه پیامبر (ص) در ماه ربیع‌الاول که بیست و پنجمین ماه از هجرت بود از بهر جنگ با مردم غطفان روانه نجد شد آن در ذو‌أمر<sup>۲</sup> است در ناحیه نُحَیْل. سبب آن بود که خبر رسید گروهی از بنی ثعلبه و مُحارِب در ذی‌أمر جمع شده آهنگ شیبخون کردن به اطراف مدینه دارند و می‌خواهند گله‌ها را دستبرد بزنند؛ و مردی از بنی مُحارِب نام او دُعْثور بن حارث آنان را گرد آورده سرداری می‌کرد. پیامبر (ص) مسلمانان را فراخواند و در دوازدهم ربیع‌الاول با چهارصد و پنجاه مرد از مدینه بیرون آمد - و چند اسب نیز با خود داشتند. پیامبر (ص) عثمان بن عفان را به نیابت خود در مدینه گذاشت. در ذوالقصة به مردی از آنان رسیدند نام او جَبَّار از بنی ثعلبه، او را به حضور پیامبر (ص) آوردند و وی پیامبر (ص) را از اخبار مربوط به ایشان آگاهی داد و گفت: آنان چون بشنوند تو آمده‌ای به قله کوهها می‌گریزند و با شما روبروی نخواهند شد، من نیز آمده‌ام تا با شما باشم. رسول خدا (ص) او را به اسلام خواند و او اسلام آورد و پیامبر (ص) فرمود تا او با بلال باشد، همچنان‌که او گفته بود رسول خدا (ص) با کسی از آن جمع روبرو نشد ولی آنها را بر فراز قله کوهها می‌دیدند. در آن هنگام بارانی تند بارید و پیامبر (ص) و همراهانش تر شدند. پیامبر (ص) از مردم کناره گرفت و جامه بر درختی افکند تا خشک شود و خود بر زمین دراز کشید. ناگاه مردی از دشمن، همان دُعْثور بن حارث، با شمشیر بر بالای سر پیامبر (ص) ایستاده گفت: امروز چه کسی می‌تواند تو را از من حفظ کند؟ پیامبر (ص) فرمود: خداوند. و هم در این دم جبرئیل بر سینه دُعْثور کوفت و شمشیر از دست او افتاد. پیامبر (ص) شمشیر را برداشته گفت: اکنون چه کسی تو را از من حفظ خواهد کرد؟ گفت: هیچ‌کس؛ و شهادتین گفت و پیش قوم خود بازگردید و آنان را به اسلام می‌خواند. این آیه نازل شد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید یاد کنید نعمت خدا را بر خودتان چون خواستند گروهی که گسترند بر

۱. غطفان از قبایل قدیمی و معروف عرب است. رکن: ابن حزم آندلسی، جمهرة انساب العرب، چاپ عبدالسلام محمد

هارون، مصر، ۱۹۷۱، ص ۱۳-م.

۲. ذو‌أمر صحرايي است در راه مدینه به قید، در سه منزلی مدینه و نزدیک دهکده نُحَیْل. رکن: سمنودی، وفاء الوفاء، ج ۲،

ص ۲۴۹-م.

شما دستهایشان را... تا آخر آیه»<sup>۱</sup> و رسول خدا (ص) دشمن را ندید و به مدینه بازگردید و مدت غیبت او از مدینه یازده شب بود.

## غزو رسول خدا (ص) با بنی سُلَیْم

پس آن گاه در ششمین روز از ماه جُمادی الاولی که بیست و هفتمین ماه از هجرت رسول خدا (ص) بود، آن حضرت به جنگ بنی سُلَیْم به بُحْران رفت. و بُحْران در ناحیه فُرْع است و از فُرْع تا مدینه هشت منزل است. و سبب آن بود که پیامبر (ص) را خبر رسیده بود که گروهی انبوه از بنی سُلَیْم در بُحْران جمع شده اند. پیامبر (ص) با سیصد تن از یاران بیرون آمد و ابن اُم مکتوم را در مدینه به نیابت برداشت. پیامبر (ص) شتابان خود را به بُحْران رساند و آنان را در کنار آبهای خود پراکنده دید. پس آن گاه پیامبر (ص) به مدینه بازگشت و به کسی برخورد نکرد. و مدت غیبت ایشان از مدینه ده شب بود.<sup>۲</sup>

## سریة زید بن حارثة

پس آن گاه در روز اول ماه جُمادی الآخرة که بیست و هشتمین ماه از هجرت بود پیامبر (ص) زید بن حارثة را برای نخستین بار به فرماندهی گروهی برگزید و به قَرْدَة گسیل داشت. و قَرْدَة از سرزمینهای نجد است، میان رَبْدَة و غَمْرَة، در ناحیه ذَاتِ عِرْق. پیامبر (ص) زید را فرستاد تا کاروان قریش را فرو گیرد. صَفْوَان بن اُمّیه و حُوَیْطَب بن عبدالعُزَی و عبدالله بن ابوزبینه در آن کاروان بودند و با ایشان مالی فراوان بود و سی هزار درهم نقره و ظروف سیمین داشتند. سر کاروان فُرَات بن حِیَّان عَجَلی بود که می خواست آنها را از راه ذَاتِ عِرْق و عراق به شام برساند. و پیامبر (ص) آگاه شد و زید بن حارثة را با صد سوار گسیل داشت. آنان کاروان را فرو گرفتند و سران قوم گریختند. مسلمانان کاروان را

۱. آیه ۱۱ از سوره مائده. و برای اطلاع از اقوال مختلف، رکن: شیخ طوسی، تفسیر تبیان، ج ۳، چاپ نجف، بدون تاریخ، ص ۴۶۳. - م.

۲. ملاحظه می کنید که در این لشکرکشیها هیچ گونه برخورد و کشتاری صورت نمی گیرد؛ بنابراین نباید آنها را به حساب جنگ و خونریزی گذاشت. - م.

به حضور پیامبر (ص) آوردند. پیامبر (ص) آن را تخمیس فرمود و خمس آن به بیست هزار درم رسید. و بقیه را میان مردان سرّیه بخش فرمود. فرات بن حیان هم به اسیری گرفته شد و او را به حضور پیامبر (ص) آوردند و گفتند: اگر مسلمان شوی آزاد خواهی شد. او مسلمان شد و پیامبر (ص) رهایش فرمود.

## غزو پیامبر (ص) در اُحُد

پس آن‌گاه در روز شنبه هفتم شوال که سی و دومین ماه از هجرت بود غزو پیامبر (ص) در اُحُد واقع شد. گویند، چون مشرکان از جنگ بدر به مکه بازگردیدند کاروانی را که ابوسفیان بن حرب از شام آورده بود در دارالندوة یافتند. مهتران قریش به نزد ابوسفیان رفته گفتند: از بن دل می‌خواهیم که با سود این کالاها لشکری را به جنگ محمد (ص) گسیل داری. ابوسفیان پاسخ داد: من خود نخستین کس هستم که با این کار موافقم و بنی‌عبدمناف نیز با من اند. کالاها را که هزار شتروار بود و متاعی به ارزش پنجاه هزار دینار، فروخته طلا گردانیدند. ابوسفیان سرمایه کاروانیان را پرداخت و سود آن را کنار گذاشت. و ایشان در بازرگانی خود دینار به دینار سود می‌بردند و در مورد ایشان این آیه نازل شد: «به درستی که آنان که کافر شدند هزینه می‌کنند اموال خود را تا بازدارند از راه خدا»<sup>۱</sup>. قریش فرستادگانی به میان قبایل عرب گسیل داشتند تا آنان را به یاری خود فراخوانند و بر این کار پافشاری کردند و عربهایی که با ایشان همپیمان بودند آماده شده دل بر آن نهادند که گروهی از زنان را نیز با خود ببرند تا بر کشته‌شدگان بدر مویه کنند و یادشان را گرامی داشته موجب انگیزش بیشتر و تیزتر شدن آتش جنگ شوند.

عبّاس بن عبدالمطلب این اخبار را جمله برای پیامبر (ص) نوشت و پیامبر (ص) هم سعد بن ربیع را از نامه عبّاس آگاه ساخت. منافقان و یهودیان هم به شدت در مدینه شایعه می‌پراکنندند. قریش از مکه بیرون آمدند. ابو عامر فاسق نیز که قبل از آن به راهب معروف بود با پنجاه مرد از قوم خود با ایشان بود. شمار آنان بر روی هم سه هزار مرد بود که هتتصد تن از آنان زره‌پوش بودند. دو بیست اسب و سه هزار شتر و پانزده زن مَحْمِل‌نشین با خود

۱. بخشی از آیه ۳۶ از سوره انفال. - م.



داشتند. خبر قریش و حرکت ایشان میان مردم پیچید تا آنکه در ذوالحلیفه<sup>۱</sup> نزول کردند. پیامبر (ص) در شب پنجشنبه پنجم شوال دو تن را، نام آنان انس و مونس فرزندان فضاله از بنی ظفر، به تجسس گسیل فرمود و آن دو از قریش برای رسول خدا (ص) خبر آوردند که آنان اسبان و شتران خود را چنان در مزارع عَرِیض رها کرده‌اند که هیچ کشت و سبزه‌یی در آن نمانده است.

پیامبر (ص) آن‌گاه حُباب بن منذر بن جُمُوح را نیز گسیل داشت. وی به مقامگاه قریش درآمد و شمارشان را تخمین کرد و با اخبار به‌دست آمده به حضور پیامبر (ص) برگشت.

آن شب را که شب جمعه بود سعد بن مُعَاذ و اَسَید بن حُضَیر و سعد بن عُبَادَة با تنی چند - و همگی مسلح - بر آستان پیامبر (ص)، درون مسجد کشیک دادند و سراسر مدینه تا صبح پاسداری شد. آن شب پیامبر (ص) به خواب دید که در حصنی استوار است و چنان است که شمشیر ذوالفقار از دسته شکسته است و گویی گاوی نر را سر می‌برند و پیامبر (ص) قوچی را از پی خود می‌کشد. خواب را برای یاران خود باز گفته چنین تأویل فرمود که: حصن استوار همان مدینه است و شکستن شمشیر مصیبت و اندوهی است که به خودم خواهد رسید و گاو نری که کشته می‌شود همانا کشته شدن برخی از اصحاب من است و قوچی که از پی خود می‌کشیدم دلیل بر آن است که ان‌شاءالله خداوند متعال قهرمان سپاه دشمن را خواهد کشت.

پیامبر (ص) را دل بر آن بود که از مدینه بیرون نیاید و این خواب هم بیشتر این نظر را تأیید کرد؛ و دوستر می‌داشت که همگان با این فکر موافق باشند؛ ولی با یاران خود بر سر بیرون شدن از مدینه مشورت فرمود. عبدالله بن اَبی بن سلول پیشنهاد کرد که از مدینه بیرون نروند و بزرگان مهاجران و انصار نیز چنین نظر داشتند. پیامبر (ص) فرمود: در مدینه بمانید و زنان و کودکان را در برجها و خانه‌ها بگذارید.

گروهی از نوجوانان که در جنگ بدر حاضر نبودند از پیامبر (ص) خواستند که به سوی دشمن بیرون رود و اشتیاق به شهادت ابراز کرده گفتند: ما را به مقابله دشمن از مدینه بیرون ببر. و اینان غلبه یافتند. پیامبر (ص) روز جمعه با مردم نماز جمعه گزارد و آنان را پند

۱. ذوالحلیفه دهکده‌یی است در شش یا هفت میلی مدینه و از میقاتهای حج اهل مدینه است. رک: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی، ص ۳۲۹-۴۰۰.

و اندرز داد که تلاش و کوشش کنند و فرمود که یقین داشته باشند اگر شکیبایی و پایداری کنند پیروزی از ایشان خواهد بود و دستور فرمود که آمادهٔ روبرویی با دشمن شوند. مردم بر بیرون شدن از مدینه دل خوش داشتند. چون پیامبر (ص) نماز عصر جمعه را می‌گزارد اطراف مسجد پر شده بود و مردم نواحی بالای مدینه هم حاضر آمده بودند. آن‌گاه رسول خدا (ص) با عمر و ابوبکر به خانه رفت و آن دو در لباس پوشاندن و عمامه بستن آن حضرت را یاری دادند. و مردم صف کشیده منتظر آمدن پیامبر (ص) بودند. سعد بن مُعَاذ و اُسَید ابن حُضَیْر به مردم گفتند: شما پیامبر را وادار به خروج کردید و او نمی‌خواست و حال آنکه فرمان و دستور از آسمان بر او می‌رسد؛ اکنون هم کار جنگ را به خود او بازگذارید. در این هنگام پیامبر (ص) در جامهٔ رزم و زره، با کمر بسته بیرون آمد - کمر بندش چرمی بود و حمایلی برای شمشیر داشت؛ عمامه گذارده و شمشیر بر دوش نهاده و سپر بر پشت افکنده بود. مردم از اصرار خود پشیمان شده گفتند: سزا نبود که ما با تو مخالفت ورزیم، آن کن که بهتر می‌دانی. پیامبر (ص) فرمود: پیامبر خدا چون زره در پوشید نسزد که آن را برکشد تا خداوند میان او و دشمنانش حکم کند، اکنون بنگرید و آن کنید که من می‌گویم و در پناه نام خدا به راه افتید و اگر صبر و پایداری ورزید پیروز خواهید بود.

آن‌گاه سه نیزه خواست و سه لواء بست. لواء اُوسیان را به اُسَید بن حُضَیْر داد و لواء خزرج را به حُبَاب بن مُنْذِر داد - و گفته‌اند سعد بن عُبَادَة - و لواء خود را که لواء مهاجران بود، به علی بن ابی طالب (ع) سپرد - و گفته‌اند مُصْعَب بن عُمَیْر - و عبدالله بن ام‌مکتوم را به نیابت خود بر مدینه بداشت.

پس آن‌گاه پیامبر (ص) بر اسب نشست و کمان بر دوش افکند و نیزه به دست گرفت. و مسلمانان هم سلاح و زره در پوشیده بودند و صد تن زره داشتند؛ سعد بن مُعَاذ و سعد بن عُبَادَة پیشاپیش اسب پیامبر می‌دویدند و هر دو زره پوشیده بودند. و مردم بر چپ و راست می‌رفتند. پیامبر (ص) چون به شَیخَیْن<sup>۱</sup> رسید - دو برج سپید - روی بگردانید و گروه زیادی دید که همه می‌کردند. پرسید: اینان کیستند؟ گفتند: همپیمانان یهودی عبدالله بن اُبَی. فرمود: از مشرکان برای جنگ با مشرکان یاری مخواهید. در شَیخَیْن پیامبر (ص) لشکریان خود را سان دید و گروهی را دستوری شرکت در جنگ نداد و بازگردانید و

۱. شَیخان جایی بود که دو برج داشت و پیرزن و پیرمردی در آن زندگی می‌کردند و به همین مناسبت شَیخان نامیده می‌شد و در راه اُحُد و طرف مشرق کوه اُحُد بود. رکن: سهودی، وفاء الوفا، ج ۲، ص ۲۳۲. م.

گروهی را دستوری داد.<sup>۱</sup> پس آن‌گاه خورشید غروب کرد و بلال اذان نماز مغرب گفت و پیامبر (ص) با اصحاب خود نماز گزارد و در همان محل شیخین شب را به صبح آورد و در محلهٔ بنی‌نَجَّار فرود آمد. آن شب محمد بن مَسْلَمَة با پنجاه مرد پاسداری می‌کرد و گرد لشکر می‌گشتند.

مشرکان پیامبر (ص) را می‌دیدند که کجا فرود می‌آمد و از کجا به راه افتاد؛ آنان هم جمع شدند و برای پاسداری خود عِکْرَمَة بن ابوجهل را با گروهی از سواران بداشتند. پیامبر (ص) نزدیک صبح روی در راه نهاد و ابو حَثْمَة حارثی راهنمایی را برعهده داشت و چون به احد و همان جا که امروز پل واقع است، رسید وقت نماز صبح بود؛ بلال را فرمود تا اذان و اقامه بگوید - و در آن هنگام پیامبر (ص) مشرکان را می‌دید - و با یاران خود در صفهای مرتب نماز صبح گزارد. و در این هنگام عبدالله بن اُبَی با بخشی از لشکر بازگردید؛ و همچون شتر مرغ، گردن افراشته در پیشاپیش آنان می‌رفت و می‌گفت: محمد (ص) از رأی من سرپیچید اما رأی نوجوانان و نابخردان را در پذیرفت و سیصد تن با او بازگردیدند و پیامبر (ص) با هفتصد تن ماند. گذشته بر اسب پیامبر، اسب ابو بَرْدَة ابن نِیَار هم در اختیار بود. رسول خدا (ص) دوزره و کلاهخود و مغفر داشت و پای پیاده سپاه خود را آراست و برای آن میمنه و میسره معلوم داشت، کوه احد را پشت سر قرار داد و مدینه را فراروی خود نهاد. عَیْنِیْن را، کوهی در ناحیهٔ قنات، در سمت چپ خود گذارد و پنجاه تن از تیراندازان را بر آن جا بداشت و عبدالله بن جُبَیْر را سردار آنان کرد و به آنان فرمود: از جای خود تکان نخورید و ما را از پشت سر پشتیبان باشید. اگر دیدید به جمع آوری غنیمت پرداختیم پیش ما نیاید و اگر دیدید ما کشته می‌شویم باز هم ما را یاری ندهید و همین جا پای بدارید. مشرکان نیز صفهای خود را آراستند و بر میمنهٔ سپاه خود خالد بن ولید را و بر میسره عِکْرَمَة بن ابوجهل را بداشتند. آنان دو دست جنیبت داشتند و بر سواران خود صَفْوَان بن اُمَیَّه را - و گفته‌اند عمرو بن عاص را - گماشتند و بر تیراندازان که صد تن بودند عبدالله بن ابوریعه را؛ و لواء خود را نیز به طلحة بن ابی طلحة واگذارند. و نام ابوطلحة، عبدالله بن عبدالعزیز بن عثمان بن عبدالدار بن قُصَیْ است. پیامبر (ص) پرسید: لواء مشرکان با کیست؟ گفتند: بنی عبدالدار. فرمود: ما از آنان به وفای عهد شایسته‌ترینم؛ مُضْعَب بن عُمیر کجاست؟ گفت:

۱. مقصود نوجوانان حاضر در لشکرند. - م.

این جا فرمود: لواء را بگیر، او لواء را گرفت و پیش روی رسول خدا (ص) ایستاد. و نخستین تنی که آتش جنگ را میان دو سپاه برافروخت ابو عامر فاسق<sup>۱</sup> بود که با پنجاه مرد از قوم خود به میدان آمد و گفت: من ابو عامرم. مسلمانان گفتند: ای فاسق، خوشی و خرمی از تو مباد. گفت: آری، قوم من از پس آنکه از مدینه رفتم به بدبختی افتادند. بردگان قریش نیز با او بودند و بنای سنگ اندازی نهادند و مسلمانان هم پامخ دادند و ابو عامر و یاران او از میدان گریختند. پس آن گاه زنان مشرکان با نواختن دایره و دف به تحریض آنان پرداخته و کشتگان بدر را به خاطر آنها آورده این اشعار را می خواندند:

ما دختران طارقیم، بر نازبالش گام می نهیم  
اگر رویاروی شوید، در آغوشتان می گیریم  
و اگر پشت کنید، به بیزاری رهایتان می کنیم.  
رهایی کسی که دوستدار نیست.<sup>۲</sup>

همو گوید، دو گروه به یکدیگر نزدیک شدند و کمانداران مسلمان بر سواران مشرکان تیر باریدند و گروه هوازن پشت به جنگ کردند. طلحة بن ابی طلحة، صاحب لواء مشرکان ندا داد: چه کسی با من مبارزه می کند؟ پس علی بن ابی طالب (ع) به جنگ او رفت و میان دو صف روبروی شدند. پس علی (ع) پیشدستی کرده ضربتی بر سر او زد که پیشانی اش شکافت و او فرو افتاد - و او را قوچ لشکر می گفتند. پیامبر (ص) چندان خشنود شد که بانگ به تکبیر برداشت و مسلمانان تکبیر گفتند و بر اطراف لشکر مشرکان حمله بردند چندان که صفهای آنان درهم ریخت. پس لواء مشرکان را عثمان بن ابوطلحة - کنیه اش ابو شیبه - به دست گرفت و پیشاپیش زنها می رفت و رجز می خواند و می گفت:  
«بر اهل لواء است که نیزه ها را به شایستگی خون آلود کنند یا آنکه نیزه در دست

۱. ابو عامر از مردم اُرس است که به قصد اظهار مخالفت با رسول خدا (ص)، پس از هجرت به مکه گریخت. پسرش حنظلة از شهدای بزرگوار غزو اُحُد و معروف به غَیْل الملائکه است. رکن: ابن اثیر، أمد الغایبه، ج ۲، ص ۱۵۹ و ابن هشام، سیره، ج ۳، چاپ مصطفی السقاء، مصر، ص ۷۱ - م.

۲. نَحْنُ بَنَاتُ طَارِقٍ      نَسَبِي عَلِيَّ التَّمَارِقِ  
إِنْ تُقْبِلُوا نَعَابِقُ      أَوْ تُذَيِّرُوا نُفَارِقُ  
فِرَاقٌ غَيْرُ وَابِقٍ

گویند این ابیات از هند دختر طارق ایادی است که در جنگ با ایرانیان سروده است. رکن: سهیلی، روض الانف، ج ۲، ص ۱۲۹ - م.

ایشان بشکنند.»<sup>۱</sup>

و حَمْرَةَ بن عبدالمطلب بر او حمله آورد و با شمشیر چنان بر کتف او زد که دست و شانه‌اش افتاد و شمشیر تا تهیگاه او فرو شد و شش او بیرون افتاد. حمزه بازگشت و می‌گفت: من فرزند ساقی حاجیانم. پس آن‌گاه لواء را ابوسعید بن ابوظلحه برداشت و سعد بن ابی وقاص تیری به گلوی او زد که زبانش چون زبان سگ بیرون افتاد، و کشته شد. پس آن‌گاه مُسافِع بن طلحة بن ابوظلحه لواء را به دست گرفت و عاصم بن ثابت بن ابی‌الأقلح تیری انداخت و او را کشت. پس آن‌گاه حارث بن طلحة بن ابی‌طلحة لواء را برداشت و عاصم او را تیری زد و کشت. پس آن‌گاه لواء را کلاب بن طلحة بن ابی‌طلحة به دست گرفت و زبیر بن عوّام او را کشت. پس از او لواء را جلاس بن طلحة بن ابی‌طلحة برداشت و طلحة ابن عبیدالله او را کشت. پس آن‌گاه اَرْطَاة بن شَرْحِبِيل لواء را برداشت و علی بن ابی‌طالب (ع) او را کشت. پس آن‌گاه لواء را شَرِيح بن قارظ به دست گرفت و نمی‌دانیم چه کسی او را کشت. پس آن‌گاه لواء را صُؤَاب غلام آن خانواده به دست گرفت [یعنی خاندان بنی‌عبدالدار] و برخی گفته‌اند سعد بن ابی‌وقاص و برخی گفته‌اند علی (ع) و برخی گفته‌اند قُزْمَان او را کشت - و قُزْمَان صحیح‌ترین اقوال است. همینکه اهل لواء کشته آمدند، مشرکان روی به هزیمت نهادند و به هیچ چیز توجه ننمودند و زنان شیون می‌کردند و مسلمانان به تعقیب آنها پرداختند و سلاح در ایشان نهاده آنان را از میدان بیرون راندند و به غارت مقامگاه آنها پرداخته آنچه غنیمت در آن بود گرفتند. در این هنگام تیراندازان مسلمانان که بر گذرگاه کوه عَیْنِین بودند با یکدیگر به مجادله درآمده اختلاف کردند. فرمانده آنان عبدالله بن جُبَیر با تنی چند که کمتر از ده تن می‌شدند بر جای ماند و گفت: من از دستور رسول خدا (ص) سر نمی‌پیچم؛ و یاران خود را پند داد و فرمان رسول خدا (ص) را به آنان یادآور شد. ولی آنان گفتند: مراد پیامبر (ص) این نبود، زیرا مشرکان به هزیمت رفته‌اند و ماندن ما در اینجا سودی ندارد؛ پس رفتند تا با سپاه به غارت مشغول شوند و گذرگاه کوه را رها کردند. خالد بن ولید که به آن نقطه چشم داشت و اشخاصی را که مانده بودند اندک دید با سواران خود به آن سو حمله آورد و عِکْرَمَة بن ابوجهل نیز از پی او روان شد و بر باقی‌مانده تیراندازان مسلمانان هجوم بردند و آنان را کشتند. عبدالله بن جُبَیر

۱. إِنَّ عَلِيَّ أَهْلِي اللَّوَاءِ حَقًّا      أَنْ تُخْضَبَ الصَّعْدَةُ أَوْ تَنْدَقَا

فرمانده آنان کشته شد - رحمت خداوند بر او باد - پس صفهای مسلمانان درهم شکست و جنگ به سود مشرکان گردید. و نسیم هم که پیش از آن به صورت صبا بود به دبور تبدیل یافت و ابلیس - که خدایش لعنت کناد - بانگ برداشت که محمد کشته شد. و مسلمانان درهم ریختند و بی آنکه شعاری بدهند، هراسناک و شتابان ناآگاهانه در یکدیگر شمشیر نهاده به کشتار خویش پرداختند و مُضْعَب بن عُمیر به شهادت رسید اما فرشته‌ی بی به هیئت او پدیدار شد و لواء را به دست گرفت. فرشتگان در این روز هم در میدان حاضر بودند ولی جنگ نکردند. مشرکان به دادن شعار پرداخته بانگ برداشتند: برتر باش عَزَّی! برتر باش هُبَل! و از مسلمانان کشتار سخت کردند و گروهی انبوه از مسلمانان گریختند و پیامبر (ص) پایداری فرموده چندان تیر انداخت که کمانش شکست؛ پس بنای سنگ انداختن نهاد. و مگر گروه اندکی از یاران آن حضرت که چهارده تن بودند چندان پایداری کردند که توانستند حملات را از پیامبر (ص) دفع کنند - هفت تن از مهاجران که ابوبکر صدیق نیز از آنان بود و هفت تن از انصار. مشرکان توانستند پیامبر (ص) را مجروح کنند چنان که دندانهای پیشین او شکست و پیشانی و گونه‌هایش زخمی شد. این قَمِیْثَه شمشیری بر روی پیامبر (ص) کشید که بر سمت راست آن حضرت فرود آرد و طلحة بن عبیدالله خود را سپر آن ضربه کرد و در نتیجه آن انگشت وی از کار افتاد. ابن قَمِیْثَه بانگ برداشت که پیامبر (ص) را کشته است و خود همین ادعا از اسباب هراس و درهم شکستن مسلمانان بود.

### مسلمانانی که در روز اُحد کشته آمدند

و در آن روز حمزة بن عبدالمطلب کشته آمد - رحمت خدا بر او باد - و او را وحشی کشت. و عبدالله بن جَحْش کشته شد و او را ابوالحکم بن احنس بن شریق کشت. و مُضْعَب بن عُمیر بر دست ابن قَمِیْثَه کشته شد. و شماس بن عثمان بن شرید مخزومی بر دست اَبی بن خلف جُمَحی کشته آمد. و عبدالله و عبدالرحمن پسران هُبیب از بنی سعد بن لیث، و وَهَب بن قابوس مُزَنی و برادرزاده‌اش حارث بن عقبه بن قابوس کشته شدند.

از انصار هفتاد تن کشته آمدند که از جمله آنان عمرو بن مُعَاذ برادر سعد بن مُعَاذ بود

و یمان پدر حُدَیْقَة - که مسلمانان او را به اشتباه کشتند، و حَنْظَلَة بن ابوعامر راهب و خِشْمَة پدر سعد بن خِشْمَة و خَارِجَة بن زید بن ابی زُهَیْر داماد ابوبکر و سعد بن ربیع و مالک بن سِنَان پدر ابوسعید خُدَری و عَبَّاس بن عَبَادَة بن نُضَلَة و مَجْدَر بن ذِبَاد و عبد الله بن عمرو بن حرام و عمرو بن جَمُوح، با گروه زیادی از اشراف و بزرگان انصار.<sup>۱</sup>

از مشرکان هم بیست و سه تن کشته شدند که حاملان لواء بودند و عبد الله بن حُمَید بن زُهَیْر بن حارث بن اسد بن عبد العزّی و ابوعزیز بن عُمَیر و ابوالحکّم بن اخنس بن شَرِیق ثقفی که او را علی بن ابی طالب (ع) کشت و سَبَاع بن عبد العزّی خزاعی که همان پسر امّانمار است و او را حمزة بن عبدالمطلب رضی الله عنه کشت، و هشام بن ابی اُمّیة بن مغیره و ولید بن عاص بن هشام و اُمّیة بن ابو حُدَیْفَة بن مُغیره و خالد بن اَعْلَم عقیلی و اُبَی بن خَلْف جُمَحی که رسول خدا (ص) بر دست خویش او را کشت و، ابو عَزْرَة جُمَحی که نامش عمرو بن عبد الله بن عُمَیر بن وَهَب بن حُدَافَة بن جُمَح که روز بدر اسیر شده بود و رسول خدا (ص) او را بی دریافت فدیة بی آزاد فرموده و او گفته بود: دیگر هرگز گروهی را بر شما همراهی و جمع نخواهم کرد؛ ولی روز احد نیز با مشرکان آمد و رسول خدا او را اسیر گرفت و هیچ کس دیگری جز او را اسیر نگرفته بودند. و او بانگ برداشت که: ای محمد (ص) بر من مَنّت گزار و آزادم ساز. پیامبر (ص) فرمود: مؤمن را از یک سوراخ دو بار مار نگذرد؛ تو به مکه باز نمی گردی که دست به گونه هایت بکشی و بگویی باز محمد را تسخر کردم. پس آن گاه به عاصم بن ثابت بن ابی الاقلح فرمود ابو عَزْرَة را گردن بزنند.

چون مشرکان از احد رفتند، مسلمانان به کنار کشتگان خود آمدند و جسد حمزه را به حضور پیامبر (ص) آوردند و رسول خدا (ص) او و دیگر شهیدان را غسل داد و فرمود: آنان را همچنان خون آلود بدون غسل دفن کنید و من بر اینان گواه خواهم بود؛ آنان را همین جا بگذارید. جسد حمزه نخستین جسدی بود که رسول خدا (ص) بر آن چهار تکبیر گفت. پس آن گاه اجساد شهیدان دیگر را آوردند و کنار جسد حمزه گذاشتند. هر جسد را که می آوردند پیامبر (ص) بر آن جسد و جسد حمزه نماز می گزارد چنان که هفتاد بار بر جسد حمزه نماز گزارد. و البته از کسی هم شنیدیم که رسول خدا (ص) بر کشتگان احد نماز نگزارده است. پیامبر (ص) فرمود: گورهای گشاد و گود حفر کنید و هر کدام را که بیشتر

۱. برای آگاهی از شهدای مسلمانان در غزوة احد، رک: واقدی، مغازی، ج ۱، چاپ مارسدون جونس، ۱۹۶۶، صفحات

۳۰۹ - ۳۰۱، ترجمه آن به قلم نگارنده، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱، صفحات ۲۲۱ - ۲۱۶ - ۲۰۴.

قرآن می دانسته است در دفن مقدم دارید. از جمله کسانی که می دانیم در یک گور دفن شده‌اند عبدالله بن عمرو بن حزام و عمرو بن جموح هستند که در یک گور دفن شدند و خارجه بن زید و سعد بن ربیع را هم در یک گور دفن کردند؛ و همچنین نعمان بن مالک و عبده بن حَسْحاس را در یک گور دفن کردند. برخی یا بیشتر از مردم شهدای خود را به مدینه برده در اطراف شهر دفن کردند و هنگامی که منادی رسول خدا (ص) ندا در داد که شهیدان را برای دفن به همان جا که کشته شده‌اند بازگردانید مگر یک جسد را دفن نکرده بودند که آن را به احد بازگردانند، و آن شَمَّاس بن عثمان مخزومی بود.

پیامبر (ص) همان روز به مدینه بازگشت و نماز مغرب را در مدینه گزارد و چون عبدالله بن اُبَی و منافقان از آنچه بر پیامبر (ص) و اصحاب رفته بود خرسند و شادمان بودند پیامبر (ص) فرمود: دیگر تا هنگامی که مکه را بگشاییم و حجرالاسود را استلام کنیم، هرگز آنان بر ما چون امروز دست نخواهند یافت. و انصار بر شهدای خویش به مویه در آمدند و پیامبر (ص) چون شنید فرمود: لیکن حمزه را گرینده‌ای نیست. پس زنان انصار بر در خانه رسول خدا (ص) آمدند و بر حمزه گریستند. پیامبر (ص) آنان را دعا فرمود و دستور داد بازگردند. و زنان انصار تا امروز [قرن سوم هجری] هرگاه کسی از ایشان بمیرد نخست بر حمزه می‌گیرند و سپس بر مرده خود نوحه می‌سرایند.

جریر بن عبدالحمید از عطاء بن سائب، از شعبی نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) روز اُحُد نسبت به مشرکان چاره‌اندیشی و مکر فرمود و آن نخستین بار بود که چنین شد.

هَشِیم بن بَشیر از حُمَید طویل، از انس بن مالک نقل می‌کند که: \* روز اُحُد دندانهای پیشین رسول خدا شکست و پیشانی او زخمی شد و خون بر چهره آن حضرت - که سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد - روان شد. پس فرمود: چگونه ممکن است قومی که با پیامبر خود چنین رفتار می‌کند و او آنان را به سوی پروردگارشان فرا می‌خواند رستگار شوند؟ و این آیه نازل شد: «نیست برای تو از امر چیزی، یا توبه دهد ایشان را یا عذاب کند ایشان را پس به درستی که ایشان ستمکارانند.»<sup>۱</sup>

۱. برای اطلاع بیشتر از اختلاف اقوال در مورد تفسیر این آیه که آیه ۲۸ از سوره سوم آل عمران است، رکن: ابوالفتح رازی، تفسیر، ج ۳، چاپ مرحوم شعرانی، ص ۱۸۱؛ و طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، چاپ بیروت، ۱۳۷۹، ص ۵۰۱-م.



ابوأسامة حمّاد بن أسامة از هشام بن عروة، از پدرش، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفت: \* روز اُحُد چون مشرکان به هزیمت رفتند ابلیس بانگ برداشت که ای بندگان خدا پشت سرتان را باشید. همو گوید، آنان روی گردانیدند و با مسلمانانی که پشت سرشان بودند درگیر شدند. حذیفه چون دید پدرش یمان را شمشیر می‌زنند، بانگ برداشت که ای مسلمانان این پدر من است پدرم؛ و به خدا قسم آنان دست برنداشتند تا یمان را کشتند. حذیفه گفت: خدا شما را ببخشد. عروة می‌گوید: به خدا قسم تا هنگامی که حذیفه زنده بود خیر و برکت این گذشت در او بود تا به خدا ملحق شد.

عقّان بن مُسلّم از حمّاد بن سلّمه، از ابوالزبیر، از جابر بن عبدالله نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: \* به خواب دیدم که در حصن استواری هستم و گاو نری را هم دیدم که کشته بودند، چنین تأویل کردم که حصن استوار مدینه است و مراد از کشته شدن گاو نر کشته شدن تنی چند از اصحاب است، اگر خواستید، در مدینه می‌مانیم تا اگر آنان به مدینه آمدند در شهر با آنها بجنگیم. گفتند: به خدا سوگند که دشمن در دوره جاهلی یارای ورود به مدینه را نداشته است تا حال در عصر اسلام بر ما تجاوز کند. پیامبر (ص) فرمود: پس خود دانید. و برای سلاح پوشیدن رفتند. پس پیامبر (ص) هم سلاح برداشت و جامه رزم پوشید و آنان با خود گفتند: چرا چنین کردیم و رأی پیامبر (ص) را نپذیرفتیم؟ پس به حضورش باز آمده گفتند: ای پیامبر چنان که تو خواهی. فرمود: اکنون دیگر نمی‌توان، زیرا پیغمبر خدا چون زره درپوشد نبرد که آن را برکشد تا حرب نکند.

محمد بن حُمَید عبیدی از مَعمر، از قتادة نقل می‌کند که \* دندانهای پیشین پیامبر (ص) روز اُحُد شکسته شد - عتبة بن ابی وقاص آن را شکست. همچنین پیشانی ایشان زخمی شد و سالم آزاد کرده ابو حذیفه چهره پیامبر را شستشو می‌داد و پیامبر (ص) می‌فرمود: مردمی که با رسول خود چنین می‌کنند چگونه ممکن است رستگار شوند؟ و خداوند متعال این آیه را نازل فرمود که «نیست بری تو از امر چیزی، یا توبه دهد ایشان را یا عذاب کند» تا آخر آیه.

محمد بن حُمَید از مَعمر، از زُهری نقل می‌کند که \* روز اُحُد شیطان بانگ برداشت که محمد (ص) کشته شد. کعب بن مالک می‌گفت: پس از آن بانگ نخستین کسی که پیامبر (ص) را شناخت من بودم و او را از چشمانش که زیر مغفر می‌درخشید شناختم. آواز دادم که این رسول خداست. پس پیامبر به من اشاره کرد که خاموش باشم و خداوند متعال

این آیه را نازل فرمود: «و نیست محمد مگر پیامبری که گذشتند پیش از او پیامبران پس اگر بمیرد یا او را بکشند...»<sup>۱</sup>

قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ بَلْخِيُّ از لیث بن سعد، از عبدالرحمن بن خالد، از ابن شهاب، از سعید بن مُسَيْبٍ نقل می‌کند که: \* اُبَیِّ بْنِ خَلْفٍ جُمَحِيُّ روز بدر اسیر شد و چون فدیة خود را پرداخت به پیامبر (ص) گفت: اسبی دارم که هر روز سه صاع ذرت برایش می‌ریزم و امیدوارم که روی همان اسب تو را بکشم. پیامبر (ص) فرمود: چنین نیست، بلکه من به خواست خداوند متعال در حالی که بر پشت آنی، تو را خواهم کُشت. این گذشت و روز اُحُد فرا رسید. اُبَیِّ بْنُ خَلْفٍ پدیدار شد بر همان اسب و به نزدیک پیامبر تاخت. برخی از مسلمانان راه بر او بستند تا مگر او را بکشند. پیامبر (ص) فرمود: کنار باشید، کنار باشید؛ و زوین به دست از جا برخاست و زوین را به سوی او پرتاب کرد اما زوین فقط یکی از دنده‌های وی را شکست و او کشان‌کشان بر یاران خود بازگشت و آنها از معرکه بیرونش بردند و چون از اُحُد باز می‌گشتند به او می‌گفتند: چیزی بر تو نیست. اُبَیِّ گفت: مگر به من نگفت که به خواست خدا من تو را می‌کشد؟ یارانش همچنان او را با خود بردند و او میان راه مُرد و همان‌جا دفنش کردند. سعید بن مسیب می‌گوید، خداوند متعال در این باره این آیه را نازل فرمود: «و چون تیر انداختی تو تیر نینداختی بلکه خداوند تیر انداخت» تا آخر آیه.<sup>۲</sup>

عُتَابُ بْنُ زِيَادٍ از عبدالله بن مبارک، از سفیان بن عُیَیْنَةَ، از یزید بن خُصَيْفَةَ، از سائب بن یزید یا از کس دیگری نقل می‌کند که می‌گفت: \* پیامبر (ص) روز جنگ اُحُد دو زره پوشیده بود.

عُتَابُ بْنُ زِيَادٍ از ابن مبارک، از سفیان بن عُیَیْنَةَ، نقل می‌کند که می‌گفته است: \* روز اُحُد از اصحاب سی تنی با رسول خدا بودند که همگی کشته آمدند. هریک از ایشان در برابر پیامبر (ص) می‌ایستاد و می‌گفت: در راه تو وفادارم و جانم فدای جان تو باد و درود دائمی خداوند بر تو باد.

حسن بن موسی اَشَّيْبُ و عمرو بن خالد مصری از زُهَیْرُ بْنُ مَعَاوِيَةَ، از ابواسحاق، از

۱. بخشی از آیه ۱۳۸ از سوره آل عمران. و برای اطلاع بیشتر رک: شیخ طوسی، تبیان، ج ۳، چاپ نجف، بدون تاریخ، ص ۶-۳.

۲. بخشی از آیه ۱۷ از سوره انفال، روایت سعید بن مسیب بدون ذکر نام او در تفسیر تبیان، ج ۵، ص ۹۳. و به طور مفصل در تفسیر ابوالفتح آمده است. - م.

براء بن عازب نقل می‌کنند که می‌گفته است \* روز اُحد پیامبر (ص) عبدالله بن جبیر انصاری را بر تیراندازان که پنجاه مرد بودند، فرمانده کرد و آنان را در جایی قرار داد و فرمود: حتی اگر دیدید که پرندگان ما را ربودند، از جایتان تکان مخورید تا از پی شما بفرستم، و نیز اگر دیدید دشمن را به هزیمت راندیم و بر آنها پیروز شدیم، و حتی آنها را پامال و منکوب کردیم، باز هم از جای خود حرکت نکنید تا کسی از پی شما بفرستم. همو گوید، پیامبر (ص) دشمن را تاخت داد و به خدا سوگند من خود دیدم که زنها جامه‌های خود را بالا گرفته بودند و ساقها و خلخالهاشان آشکار شده بود و به کوه پناه می‌بردند. در این هنگام همراهان عبدالله بن جبیر بانگ برداشتند: به سوی غنیمت! به سوی غنیمت! اینجا چه منتظرید؟ یارانتان پیروز شدند. عبدالله گفت: آیا سفارش پیامبر را فراموش کردید؟ اما آنان گفتند: ما هم داخل مردم می‌شویم و از غنیمت بهره می‌گیریم. همو گوید، چون دشمن بازگشت همگی تار و مار شدند و این هنگامی بود که پیامبر (ص) پی در پی آنان را فرامی‌خواند ولی کسی همراه پیامبر (ص) نمانده مگر دوازده تن، مشرکان هفتاد تن از ما را کشتند و حال آنکه پیامبر (ص) و یاران او در جنگ بدر به یکصد و چهل تن از مشرکان دست یافته بودند؛ هفتاد کشته و هفتاد اسیر. همو گوید، در این هنگام ابوسفیان پیش آمد و سه بار گفت: آیا محمد (ص) در میان شما نیست؟ پیامبر (ص) آنان را از پاسخ دادن به ابوسفیان نهی فرمود. آن‌گاه ابوسفیان بانگ برداشت: آیا پسر ابوقحافه در میان شما نیست؟ آیا پسر ابوقحافه در میان شما نیست؟ آیا پسر ابوقحافه در میان شما نیست؟ آیا پسر خطاب در میان شما نیست؟ آیا پسر خطاب در میان شما نیست؟ آیا پسر خطاب در میان شما نیست؟ آن‌گاه ابوسفیان رو به یاران خود گفت: اما اینان به یقین کشته شده‌اند و شرشان از شما کفایت شد. عمر خودداری نتوانست و گفت: به خدا سوگند ای دشمن خدا، دروغ می‌گویی، اینان که بر شمردی جمله زنده‌اند و آنچه پریشان سازد، پابرجاست. ابوسفیان گفت: امروز در برابر روز بدر؛ و جنگ گاه باشد که به سود باشد و گاه به خُسران؛ و بدانید که در میان کشتگان، برخی را مُثله خواهید یافت، من چنین نفرمودم ولی از آن ناشاد هم نبودم. و رجز خواند و گفت: ای هبل برتر باش. پیامبر (ص) فرمود: پاسخش نمی‌دهید؟ گفتند: ای رسول خدا چه بگوییم؟ فرمود: بگوئید اما خدا والاتر و برتر است. ابوسفیان که چنین شنید گفت: عَزَى از آن ماست و شما عَزَى ندارید. پیامبر (ص) فرمود: پاسخش نمی‌دهید؟ گفتند: چه بگوییم؟ فرمود: بگوئید خدا مولای ماست و شما مولی ندارید.

خالد بن خِدَاش از عبدالعزیز بن ابی حازم، از پدرش، از سَهْل بن سعد نقل می‌کند که می‌گفته است \* روز أُحُد دندانهای پیشین رسول خدا (ص) شکست و پیشانی‌اش و چهره‌اش زخمی شد و کلاهخود بر سرش شکست، و فاطمه علیهاالسلام زخمهای پیامبر (ص) را می‌شست و علی (ع) با سپر بر آن آب می‌ریخت و چون فاطمه (ع) دید که ریختن آب موجب خونریزی بیشتر می‌شود، قطعه حصیری را سوخت و خاکستر آن را بر زخم ریخت و خون خشک ایستاد.

خالد بن خِدَاش از فضل بن موسی سینانی، از محمد بن عمرو، از سعد بن منذر، از ابو حُمید ساعدی نقل می‌کند که \* رسول خدا (ص) روز أُحُد از مدینه بیرون آمد و در ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ به لشکر انبوهی رسید و فرمود: اینان کیستند؟ گفتند: عبدالله ابن اُتبی بن سَلُول است با ششصد تن از دوستان یهودی خود از بنی قَیْنُقَاعِ که خویشاوند عبدالله بن سَلَام نیز هستند. پرسید: مگر مسلمان شده‌اند؟ گفتند: نه. فرمود: بگوئید برگردند که ما از مشرکان برای جنگ با مشرکان یاری نمی‌جوییم.

ابومنذر بَرَّاز از سفیان ثوری، از حُصَین، از ابومالک نقل می‌کند که \* رسول خدا (ص) بر شهدای احد نماز گزارد.

## غزو حَمْرَاءِ الْأَسَدِ<sup>۱</sup>

پس آن‌گاه در روز یکشنبه هشتم ماه شوال که سی و دومین ماه از هجرت بود پیامبر (ص) به غزو حَمْرَاءِ الْأَسَدِ رفت. گویند، چون پیامبر (ص) شامگاه روز شنبه از احد بازگردید، گروهی از سران انصار شب را بر در خانه پیامبر (ص) خوابیدند. دیگر مسلمانان نیز آن شب را به درمان زخمهای خود پرداختند. چون پیامبر (ص) نماز صبح روز یکشنبه را گزارد به بلال فرمود تا منادی کند که رسول خدا دستور می‌دهد از دنباله دشمن بروید و جز آنان که دیروز در جنگ حاضر بودند کسی با ما نمی‌آید.

جابر بن عبدالله گوید، پدرم روز أُحُد مرا به نگهداری از چند خواهرم در مدینه گذاشت و در غزو احد حاضر نبودم. به رسول خدا گفتم: دستوری فرمای تا من هم بیایم. و

۱. حَمْرَاءِ الْأَسَدِ جایی بود در ده میلی مدینه در راه عقبی. رک: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، چاپ مصر، ۱۹۰۶، ص ۳۳۷-۳۴۰.

پیامبر (ص) بدو دستوری داد. از این رو، جز جابر، از آنها که در غزو احد حاضر نبودند، کسی در حَمْرَاءِ الْأَسَد حاضر نشد. پیامبر (ص) لواء خود را خواست و لواء همچنان به نی بسته بود و آن را نگشوده بودند. آن را به علی (ع) داد - و هم گفته‌اند به ابوبکر صدیق داد - و پیامبر بیرون شد، رخسار زخمی و پیشانی شکافته و دندانها شکسته و لب زیرین آماسیده و پوست زانوها کنده و شانه راست از ضربه ابن قَمِیْثَه آسیب دیده. بالانشینان مدینه نیز چون منادی بدانها رسید، گرد آمده سرازیر شدند. و پیامبر (ص) بر اسب نشست و مردم با او بیرون شدند. رسول خدا (ص) سه تن را از اَسْلَم به عنوان طلیعه از دنباله دشمنان فرستاد. دو تن از آنان چون به حَمْرَاءِ الْأَسَد رسیدند در ده میلی مدینه بر سر راه عقیق و جانب چپ ذوالحلیفه، قریش بر سر بازگردیدن به مدینه رایزنی می‌کردند و صَفْوَان بن اُمَیَّه آنان را از این کار باز می‌داشت؛ چون آن دو تن را دیدند خود را بدانها رسانده هر دو را کشتند و باز روی در راه نهادند. پیامبر (ص) هم با یاران خود چندان رفت تا در حمراءالاسد نزول کرد و جسد آن دو مرد را که دوستان یکرنگ نیز بودند در یک گور دفن کرد.

در آن شبها، مسلمانان در پانصد جا آتش برمی‌افروختند تا جایگاه آنان از دور دیده شود و بدین سان، آوازه جایگاه و آتش آنان در هر سو پیچید و خداوند متعال بدین گونه دشمن ایشان را زبون ساخت. و پیامبر (ص) به مدینه بازگردید و روز جمعه به مدینه درآمد. و مدت غیبت او پنج شب بود [و در این پنج شب] عبدالله ابن امّ مکتوم را به نیابت خود در مدینه گماشته بود.

### سریة ابوسلمة بن عبدالأسد مخزومی<sup>۱</sup>

پس آن‌گاه در اول ماه محرم که سی و پنجمین ماه از هجرت بود ابوسلمة بن عبدالأسد مخزومی به قَطَن گسیل شد و آن منطقه‌یی است کوهستانی در ناحیه فَیْد و بنی اسد بن خُزَیْمَه در آن آبی دارند. سبب آن بود که به پیامبر (ص) خبر رسید طَلِیْحَة و سَلْمَة پسران خُوَیْلِد میان قوم خود و کسانی که از آن دو فرمان می‌برند راه افتاده‌اند و آنان را به جنگ با رسول

۱. عبدالله بن عبدالاسد معروف به ابوسلمه مخزومی، پسر عمه پیامبر (ص) و از پیشگامان مسلمانان است. با همسر خود ابوسلمه به حبشه هجرت کرد، سپس بازگشت و به مدینه هجرت کرد. در بدر و احد شرکت داشت. در احد زخمی شد و در جمادی الثانیه سال سوم هجرت درگذشت. رک: ابن اثیر، أسد الغابه، ج ۵، ص ۲۱۸-۲۱۹.

خدا می خوانند. از آن بود که پیامبر ابوسلمه را فراخواند و برای او ایوانی بست و یکصد و پنجاه تن از مهاجران و انصار را همراه او کرد و فرمود: به سرزمین بنی اسد برو و پیش از آنکه آنان با تو رویاروی شوند بر ایشان شبیخون کن و غارت آور.

ابوسلمه بیرون شد و شتابان راه پیمود و از شاهراه کناره گرفت و از اخبار پیشی جست و چون نزدیک قَطَن رسید بر گله‌هایی که می‌چرید غارت برد و گله و سه شبان از شبانان ایشان را فرو گرفت، و هر سه برده بودند. دیگران گریختند و خود را به جایگاه خویش رساندند و قوم خود را بر حذر داشتند و آنان پراکنده شده به هر سو گریختند. ابوسلمه باران خود را به سه گروه کرد و در جستجوی شتر و گوسپند گسیل داشت و همگان به سلامت بازگردیدند و شتر و گوسپند انبوهی به غنیمت گرفته بودند و با کسی هم رویاروی نشدند. و ابوسلمه غنایم را جملگی به مدینه آورد.

### سَریة عبدالله بن اُنیس<sup>۱</sup>

پس آن‌گاه عبدالله بن اُنیس روز دوشنبه پنجم محرم که سی و پنجمین ماه از هجرت پیامبر (ص) بود از مدینه بیرون شد و به عُرَنَة<sup>۲</sup> رفت تا سفیان بن خالد بن نُبیح هُدَلی را بکشد. و سبب آن بود که به پیامبر (ص) خبر رسیده بود که سفیان ابن خالد هُدَلی از بنی لِحیان که در عُرَنَة و اطراف آن مقام داشت، گروهی از قوم خود و دیگر مردم را برای جنگ با آن حضرت گرد آورده است. رسول خدا (ص) عبدالله بن اُنیس را به تنهایی فرستاد تا او را به قتل آورد. عبدالله گفت: نشانیهای او را به من بده. فرمود: چون او را ببینی از او خواهی هراسید و شیطان را به یاد خواهی آورد. عبدالله می‌گوید: من از کسی نمی‌هراسیدم، ولی از پیامبر (ص) دستوری خواستم تا هر چه می‌خواهم بگویم و دستوری فرمود؛ شمشیر خود را برداشتم و آهنگ قبیله خُزاعه کردم و چون به صحرای عُرَنَة رسیدم او را دیدم که می‌رفت و

۱. واقعی در مغازی، ج ۲، چاپ مارسدون جونز، ص ۵۳۱، تاریخ این سریه را در ماه محرمی که پنجاه و چهارمین ماه هجرت می‌باشد، ثبت کرده است که نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا اگر محرم سال چهارم باشد چهل و هفتمین ماه و اگر محرم سال پنجم باشد پنجاه و نهمین ماه هجرت است. ابن هشام هم در سیره، ج ۴، چاپ مصطفی السقاء، ص ۲۶۷، برای این سریه تاریخی ذکر نکرده است. — م.

۲. عُرَنَة، صحرائی است نزدیک صحرای عرفات، رک: شرح زرقانی بر مواهب اللدنیة، ج ۲، ص ۷۶. — م.

گروهی از حبشیان (بردگان حبشی) و آنان که پیش او جمع شده بودند از قفای او می‌رفتند. او را به صفتی که پیامبر (ص) توصیف فرموده بود بازشناختم و چون او را دیدم سخت هراسیدم و از سراپایم عرق بارید. گفتم: خدا و رسولش راست گفتند. او گفت: کیستی؟ گفتم: مردی‌ام از خُزاعه؛ شنیدم که تو از بهر جنگ با محمد سپاه جمع می‌کنی و آمده‌ام با تو باشم. گفت: آری من در بند آنم که از بهر جنگ با محمد لشکری راست کنم. با او می‌رفتم و سخن می‌گفتم و او سخن گفتن مرا خوش می‌داشت. و چون به خیمه‌اش رسید و یارانش پراکنده شدند و مردم آرام گرفته خوابیدند، ناگاه وی را به سببی مشغول ساختم و کشتم و سرش را برداشتم و در غاری پناه گرفتم، و عنکبوت بر در آن غار تنید و گروهی که از دنبالهٔ من آمدند چیزی نیافته بازگردیدند. پس آن‌گاه از غار بیرون آمدم و شبها می‌رفتم و روزها پنهان می‌شدم. و چون به مدینه رسیدم پیامبر (ص) در مسجد بود و به دیدن من فرمود: سپیدروی و رستگار باشی. گفتم: و تو ای رسول خدا. آن‌گاه سر وی را پیش آن حضرت نهاده آنچه را رفته بود گفتم و آن حضرت عصایی به من داد و فرمود: با این عصا در بهشت خواهی خرامیدی. آن عصا همواره نزد عبدالله ابن اُنَیس بود و چون از دنیا می‌رفت خانواده‌اش را وصیت کرد که آن عصا را در کفن او بگذارند؛ و چنان کردند. و مدت غیبت او از مدینه هیجده شب بود و روز شنبه هفت روز مانده از محرم به مدینه بازگردید.<sup>۱</sup>

### سَرِيَّةُ مُنْذِرِ بْنِ عَمْرٍو

پس آن‌گاه در ماه صفر که سی و ششمین ماه از هجرت رسول خدا (ص) بود سَرِيَّةُ مُنْذِرِ بْنِ عَمْرٍو ساعدی به بِثْرَ مَعُونَةَ<sup>۲</sup> واقع شد. گویند، ابوبراء عامر بن مالک بن جعفر مشهور به مُلَاعِبِ الْأَيْتَةِ كِلَابِي به حضور رسول خدا (ص) آمد و هدایائی برای آن حضرت آورد که از او درنپذیرفت. پیامبر (ص) اسلام بر او عرضه داشت و وی، هرچند مسلمان نشد ولی چندان دوری هم نکرد و به پیامبر (ص) گفت: اگر تنی چند از اصحاب خود را با من به میان قومم روانه کنی امیدوارم دعوت تو را درپذیرند و از آیین تو پیروی کنند. پیامبر (ص)

۱. موضوع این سَرِيَّة در طبری و کامل‌التواریخ به چشم این بنده نخورد. - م.

۲. نام این سَرِيَّة در منابع دیگر مثلاً در معازی و اقدی به صورت غزوة بِثْرَ مَعُونَةَ آمده است و چنان‌که در چند سطر بعد ملاحظه می‌فرمایید معونه نام چاهی است. - م.

فرمود: من بر ایشان از مردم نجد بیمناکم. ابوبراء گفت: من خود آنان را در پناه می‌گیرم که کسی متعرض آنان نشود. پیامبر (ص) هفتاد تن از جوانان انصار را که جملگی جوان بودند و آنان را قُراء می‌نامیدند فرستاد و منذر بن عمرو ساعدی را به سرداری ایشان بداشت و چون به بئر معُونه رسیدند - و آن چاهی است از چاههای بنی‌سُلَیم، میان سرزمینهای بنی‌عامر و بنی‌سُلَیم به ناحیه معدن - نزول کرده مقام گرفتند و ستوران خود را به چرا فرستادند، و حَرام بن مِلْحان را با نامه رسول خدا (ص) به نزد عامر بن طُفَیل فرستادند و عامر به حَرام حمله کرد و او را بکشت و بنی‌عامر را به کمک خواست تا به یاران پیامبر (ص) حمله کرده آنها را به قتل آورند. اما آنان نپذیرفته گفتند: ما پناهی را که ابوبراء داده است ضایع نمی‌کنیم. او از گروهی از قبائل سُلَیم یاری خواست، عَصِیَّة و رِغْل و ذُکوان، و آنان او را به سرداری خود برگزیده با او روی در راه نهادند. از آن جانب، چون حَرام بن مِلْحان نیامد، مسلمانان به جستجوی او برآمده با این لشکر برخوردند. آنان مسلمانان را در میان گرفتند و جنگ درگرفت و یاران پیامبر (ص) کشته آمدند و آنان هفتاد تن بودند از آن جمله سلیم پسر دیگر مِلْحان و حَکَم بن کَبسان. مسلمانان چون در محاصره افتادند گفتند: پروردگارا، ما کسی را نمی‌یابیم که سلام ما را به حضور پیامبرت برساند مگر خودت. بار خدایا سلام ما را به او ابلاغ فرما. جبرئیل سلام ایشان را به پیامبر (ص) ابلاغ کرد و پیامبر (ص) فرمود: سلام و درود بر ایشان باد. منذر بن عمرو تنها مانده بود. مشرکان گفتند: اگر بخواهی تو را امان می‌دهیم. نپذیرفت و خود را به قتلگاه حَرام بن مِلْحان رسانید و چندان با آنان جنگید تا کشته شد. و پیامبر (ص) فرمود: منذر بن عمرو می‌دانست که کشته می‌شود و به پیشباز مرگ رفت و مرگ او را به میدان کشید. عمرو بن اُمَیَّة ضَمَری نیز با اصحاب پیامبر (ص) بود که همگی را جز او کشتند و عامر بن طُفَیل به او گفت: مادرم نذر داشته است برده‌یی آزاد کند و تو را به عوض آن برده آزاد می‌کنم او به علامت آزاد کردن او موهای جلو پیشانی او را برچید. عمرو بن اُمَیَّة میان شهدای مسلمانان جسد عامر بن فُهَیْرَةَ را ندید و از عامر ابن طُفَیل او را جو یا شد. عامر بن طُفَیل گفت: مردی از بنی‌کِلاب، نامش جَبَّار ابن سُلَیمی او را کشته است و گوید چون نیزه بر او زده گفته است به خدا سوگند که بهشتی و رستگار شدم و جسد او به آسمان رفته است. جَبَّار بن سُلَیمی چون دید جسد عامر بن فُهَیْرَةَ به آسمان رفت مسلمان شد. و پیامبر (ص) هم در حق او فرموده است: فرشتگان جسد او را



دفن کردند و روانش به بهشت خرامید.<sup>۱</sup>

خبر کشته شدن یاران پیامبر (ص) در بئر مَعُونَة همان شب رسید که خبر کشته شدن خُبیب بن عدی و مَرْتَد بن ابومَرْتَد و گروه محمد بن مُسَلَمَة نیز رسیده بود. و پیامبر فرمود: این نتیجه کار ابوبراء است و من نمی خواستم اینان را گسیل کنم. و پس از نماز صبح بر قاتلان آنان نفرین کرده فرمود: بار پروردگارا بر مُضَرُّ سَخْت بگیر. خدایا سالهای سختی چون قحط سال یوسف (ع) بر ایشان بیاور، خداوند بنی لَحِیَان و عَضَل و قاره را فروگیر و زَغَب و رِغَل و ذَكْوَان و عُصَيَّة را، که از فرمان خدا و رسول او سر پیچیدند.

پیامبر (ص) از بهر هیچ گروه از شهداء چندان دلتنگ نشد که برای شهیدان جنگ بئر مَعُونَة، و خداوند در حق ایشان نخست قرآن نازل فرمود و بعد آن آیه نسخ شد؛ و چنین بود: «از ما به قوم ما برسائید که پروردگار خویش را دیدیم، از ما خشنود شد و ما از او خشنود شدیم.»<sup>۲</sup> و پیامبر (ص) گفت: خداوند، بنی عامر را هدایت فرمای و انتقام مرا از عامر بن طَفِيل بستان.

عَمْرُو بن اُمَيَّة پای پیاده چهار روزه خود را به مدینه رسانید و چون به حدود قَنَاة رسید دو مرد از بنی کِلَاب را دید که از رسول خدا (ص) امان داشتند و او که خبر نداشت هر دو تن را کشت. آن گاه به مدینه به حضور پیامبر (ص) درآمد و خبر کشته شدن اصحاب بئر مَعُونَة را داد. رسول خدا (ص) فرمود: از همه آنان تنها تو باز آمدی؟! و چون خبر کشتن آن دو تن را داد، فرمود: بد کردی، آنان در پناه و جوار من بودند، اکنون باید خون بهای آن دو را بپردازم. و خون بهای آن دو تن را برای قومشان فرستاد.

محمد بن عبدالله انصاری از سعید بن ابی عَرُوبَة، از قتاده، از اَنَس بن مالک نقل می کند که: «نمایندگان رِغَل و ذَكْوَان و عُصَيَّة و بنی لَحِیَان به حضور رسول خدا (ص) آمده از آن حضرت برای تبلیغ میان قوم خود یاری خواستند و رسول خدا (ص) هفتاد تن از

۱. عامر بن فُهَیْرَة، آزاد کرده ابوبکر، از پیشگامان مسلمانان است که همراه رسول خدا و ابوبکر به مدینه هجرت کرد و در بدر و احد شرکت جست و در جهل سالگی در بئر مَعُونَة شهید شد. رک: ابن اثیر، اُسْدُ الْغَابَةِ، ج ۳، چاپ اسلامی، تهران، بدون تاریخ، ص ۹۱. م.

۲. باید توجه داشت که اگر چنین آیه بی نازل شده و بعد نسخ گردیده است قاعده می بایست مثل موارد دیگری که می گویند نسخ بوده است اصل آیه در قرآن باشد و اگر همچون آیه زَنای پیرمرد و پیرزن و برخی از ادعاهای دیگر است، غالب این روایات از نظر مفسران بزرگ مورد قبول نیست. برای اطلاع بیشتر در مورد نسخ رک: خوئی، حضرت آیت الله حاج سید ابوالقاسم موسوی، البیان فی تفسیر القرآن، چاپ نجف، «مبحث نسخ»، م.

انصار را که میان ما به قراء معروف بودند و روزها هیزم جمع می‌کردند و شبها نماز شب می‌گزاردند روانه فرمود که چون به بئر معونه رسیدند با ایشان غدر و مکر کرده آنان را کشتند. و چون این خبر به پیامبر (ص) رسید یک ماه در قنوت نماز صبح بر قبایل رِغْل و ذِکْوَان و عُصَيَّة و بنی‌لحيان نفرین می‌کرد.

انس بن مالک می‌گوید در مورد آنان آیه‌یی از قرآن را می‌خواندیم که پس از مدتی آن آیه متروک و فراموش شد و آن چنین بود «از ما به قوم ما برسانید که پروردگار خویش را دیدیم، از ما خشنود شد و ما از او خشنود شدیم.»

یحیی بن عباد از عماره بن زاذان، از مکحول نقل می‌کند که می‌گفته است \* به انس بن مالک لقب ابو حمزة قراء دادم - او را ابو حمزة قراء صدا زدم -، گفت: قراء همگی به روزگار رسول خدا (ص) کشته شدند و قومی بودند که روزها برای پیامبر (ص) از چاههایی که آب شیرین داشت آب می‌آوردند و هیزم جمع می‌کردند و چون شب درمی‌آمد، شب را به نماز زنده می‌داشتند.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری از پدرش، از صالح بن کیسان، از ابن شهاب، از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک و همچنین گروهی از دانشمندان نقل می‌کنند که \* منذر بن عمرو ساعدی در جنگ بئر معونه کشته شد و او همان کسی است که درباره‌اش گفته شده است آگاهانه برای مردن کردن افراشت. عامر بن طفیل از بنی سُلَیْم علیه اصحاب پیامبر یاری خواست و آنان با او شدند و همگی غیر از عمرو بن اُمیّه ضَمَری را کشتند. او را عامر بن طفیل گرفت و پس از آن رهایش ساخت و چون به حضور رسول خدا (ص) آمد، پیامبر (ص) فرمود: از همه آنان فقط تو بازگردیدی؟ عامر بن فُهَیْرَة نیز از همان گروه بود. ابن شهاب می‌گوید، عُرْوَة بن زبیر می‌گفته است عامر بن فُهَیْرَة در جنگ بئر معونه کشته شد اما هنگامی که اجساد را دفن می‌کردند، جسد او را نیافتند. عُرْوَة می‌گفته است آنان دیده‌اند که فرشتگان او را دفن کرده‌اند.<sup>۱</sup>

عتاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از مالک بن انس، از اسحاق بن عبدالله ابن ابوطلحة از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است \* در مورد شهدای جنگ بئر معونه آیه‌یی نازل شد و بعدها نسخ گردید. و می‌گوید، پیامبر (ص) سی روز در نماز صبح بر قبایل

۱. برای اطلاع از نامهای برخی از شهدای این جنگ رک: واقعی، مغازی، ج ۱، چاپ مارسدون جونس، ۱۹۶۶ میلادی، ص ۳۵۲-م.

رِغْل و ذَكْوَان و عُصْبِيَّة که از فرمان خدا و رسولش سرپیچیدند نفرین می کرد.  
 فضل بن دُكَيْن از سفیان بن عُيَيْنَة، از عاصم نقل می کند که می گفته است شنیدم انس بن مالک می گفت \* پیامبر (ص) بر شهیدان بثر معونه فزون از دیگر شهدا اندوه و دلتنگی کرد.

### سَرِيَّة مَرْتَدُ بن ابی مَرْتَدُ<sup>۱</sup>

پس آن گاه در ماه صفر که سی و ششمین ماه از هجرت رسول خدا (ص) بود مَرْتَدُ ابن ابی مَرْتَدُ به سرته یی به ناحیه رَجِیع رفت.

عبدالله بن ادریس اُودِی از محمد بن اسحاق، از عاصم بن عمر بن قتادة بن نعمان ظَفَرِی، و مَعْن بن عیسی اشْجَعِی از ابراهیم بن سَعْد، از ابن شهاب، از عمر ابن اَسید بن علاء بن جاریه که از همنشینان ابو هُرَیْرَة بود نقل می کردند که می گفته است \* گروهی از قبایل عَضْل و قَارَة که از خاندان هُون بن خُزیمه بودند به حضور پیامبر آمده گفتند: اسلام در ما راه یافته است، از یاران خود گروهی را به ما فرست تا ما را احکام دین و قرآن و شرایع اسلام بیاموزند.

پیامبر (ص) ده تن از اصحاب خود را با آنان گسیل کرد<sup>۲</sup>، عاصم بن ثابت بن ابوالأقلح و مَرْتَدُ بن ابومرثد و عبدالله بن طارق و خُبیب بن عدی و زید بن الدَّیْنَة و خالد بن ابوبُکَیْر و معْتَب بن ابو عبید را، برادر مادری عبدالله بن طارق - و این دو تن اصلاً از قبیله بَلِی و همپیمان بنی ظَفَرِند - و عاصم بن ثابت را سر آنان قرار داد؛ و هم گفته اند مرثد بن ابومرثد را سردار آنان کرد. و چون به رَجِیع رسیدند که آبی است از قبیله هُنْدِیل در هَدَة بر هفت میلی عُسْفان<sup>۳</sup>، مردم آن قبایل از بنی هُنْدِیل یاری خواستند و گروهی از بنی لَحِیان با آنان همداستانی کردند و اصحاب پیامبر (ص) ناگاه خود را در میانه گروهی شمشیر به دست دیدند. آنان هم دست به شمشیر بردند. مشرکان گفتند: به خدا سوگند ما نمی خواهیم شما

۱. در مغازی، ج ۱، ص ۳۵۴ عنوان این سرته جنگ رَجِیع ضبط شده است، همچنین در سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۷۸-م.

۲. ملاحظه می کنید فقط هفت تن را نام می برد. واقعی در مغازی، ج ۱، ص ۳۵۵ می گوید: هفت نفر بوده اند و بعد قول ده نفر را هم می نویسد؛ ابن هشام در سیره، ج ۳، ص ۱۷۸ شمارشان را شش نفر نوشته است؛ سهیلی در روض الانف، و در شرح دیوان حسان، چاپ اروپا، ص ۶۶ و شرح مواهب، ج ۲، ص ۶۴ هم ده نفر آورده است.-م.

۳. عُسْفان نام جایی است نزدیک مکه.-م.

را بکشیم و می خواهیم به اسیری بگیریم و به مردم مکه بفروشیم و شما را عهد و پیمان استوار می دهیم که نکشیم. عاصم بن ثابت و مرثد بن ابومرثد و خالد بن ابوبکر و معتب بن ابوعبید گفتند: به خدا سوگند که عهد و پیمانی از مشرک نمی پذیریم. و جنگ کردند تا کشته شدند. زید بن الدثنه و حبیب بن عدی و عبدالله بن طارق تن به اسیری داده تسلیم شدند. مشرکان خواستند سر عاصم بن ثابت را ببرند و با خود ببرند تا آن را به سلافه دختر سعد بن شهید بفروشند؛ عاصم دو پسر سلافه - مسافع و جلاس - را روز احد کشته بود و سلافه نذر کرده بود در کاسه سر عاصم شراب بنوشد. دسته ای زنبور عسل پیکر عاصم را در میانه گرفتند. گفتند: بگذارید شب شود و چون هوا تاریک گردد زنبورها خواهند رفت. و در این هنگام بارانی بارید همچون سیل و جسد او را با خود برد. مشرکان همان سه تنی را که مانده بودند با خود بردند و چون به مرّ الظهران رسیدند، عبدالله بن طارق دست از بند بیرون کشید و شمشیر در دست گرفت؛ مشرکان از او کنار کشیدند و چندان سنگ به او زدند که کشته شد. و قبر او در همان مرّ الظهران است. حبیب و زید را به مکه آوردند، زید را صفوان بن امیه خرید تا او را به ازای خون پدرش بکشد. حبیب را هم حجاج بن ابواهاب برای خواهرزاده اش عقبه بن حارث بن عامر بن نوفل خرید تا او را به ازای خون پدرش بکشد. و آن دو را در زندان کردند تا ماههای حرام به آخر رسید. آن گاه آنان را به تنعیم<sup>۱</sup> آورده کشتند و آنان پیش از مرگ هر یکی دو رکعت نماز گزاردند و حبیب نخستین کسی است که این سنت را میان مسلمانان گذاشته است.

عبدالله بن ادریس از عمرو بن عثمان بن عبدالله بن موهب غلام حارث بن عامر نقل می کند که می گفته است: «حبیب را در خانه من زندانی کردند و او مرا می گفت: ای موهب از تو سه چیز می خواهم، نخست اینکه به من آب پاک و شیرین بدهی و دوم آنکه از آنچه برای بتها کشته می شود برای من نیاوری و سوم اینکه چون آهنگ کشتن من کردند پیشاپیش مرا خبر دهی.»<sup>۲</sup>

عبدالله بن ادریس از محمد بن اسحاق، از عاصم بن عمر بن قتاده نقل می کند که: «گروهی از قریش از آن جمله ابوسفیان در مراسم اعدام زید حضور داشتند. یکی از ایشان

۱- تنعیم و مسجد تنعیم، اکنون بر کناره شهر مکه بر راه مدینه است. - م.

۲- برای اطلاع بیشتر از حالات حبیب و اشعاری که در این مورد سروده شده است، رک: واقدی، مغازی، ج ۱، چاپ مارسدون جونز، ص ۳۶۲؛ و نویری، نهاية الارب، ج ۱۷، ص ۱۳۷، و ترجمه هر دو کتاب به قلم نگارنده. - م.